

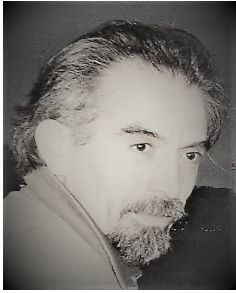
جدال آترناتیوها،

چپ جامعه و مسئله آترناتیو حکومتی

سیاوش دانشور



این یادداشتها با عنوان "جدال آترناتیوها، چپ جامعه و مسئله آترناتیو حکومتی" در فاصله ۱۳ ژوئیه تا ۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ در هشت مقاله در نشریه کمونیست هفتگی، نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست منتشر شدند. ما چه در این یادداشتها و چه در اسناد دیگر، تحولات اخیر سیاسی ایران را پیش بینی کرده بودیم. هدف اساسی این بود و هست که در تحولات پیش رو به یک آترناتیو کارگری بعنوان تنها راه حل واقعی بحران سیاسی در ایران پاسخ دهیم. این یادداشتها هنوز کامل نیستند و به جوانب عملی تر از جمله پروژه کمونیست ها برای شکل دادن و بمیدان آوردن یک آترناتیو اجتماعی و اقدامات ضروری و عملی بصورت کنکرت نپرداخته است. در مورد سیاست و پروژه حزب حکمتیست در کنگره هشتم حزب، کنگره اکتبر، طی اسناد و سیاستهای مصوب کلیات پروژه سیاسی ما طرح شده است. اما در این یادداشتها در مقیاسی ماکروتر که چپ جامعه را حول یک راه حل کارگری در مقابل راه حلهای بورژوائی بسیج و بمیدان بیاورد، آگاهانه اجتناب شده است. این اقدام نیازمند توافق عمومی تری چه در درون حزب و چه در میان اپوزیسیون کمونیست و انقلابی برای اقدامات تاکتیکی تر و عملی تری است. خیزش انقلابی و میلیونی مردم کارگر و زحمتکش در بیش از صد شهر ایران حقانیت ارزیابی و دیدگاه ما راجع به روندهای پایه ای سیاست ایران را تاکید میکند. همینطور تحرک طیفهای مختلف اپوزیسیون راست ایران و سیاستهایشان را مقابل همگان گذاشته است. دوره کنونی، بیش از هر زمان شکل دادن به یک آترناتیو کارگری و سوسیالیستی برای آزادی جامعه را الزامی کرده است. زمینه اجتماعی عروج این آترناتیو هیچ وقت مانند امروز وجود نداشته است و منافع و الزامات مبارزه و کشمکش سیاسی و طبقاتی در ایران تعجیل برای آنرا بیش از پیش ضروری کرده است.



جدال آلترناتیوها،

چپ جامعه و مسئله آلترناتیو حکومتی

سیاوش دانشور

سرکوب خشن و همینطور فقدان یک آلترناتیو سیاسی قدرتمند و ملموس و مادی و قابل انتخاب در جامعه ممکن شده است. عبارتی دیگر، سرمایه داری ایران با جمهوری اسلامی تاکنون امکان خروج از بحران را نداشته است. رژیم اسلامی بنا به تناقضات بنیادی اش افق برون رفت از بحران را ندارد. امکان انگره شده در اقتصاد جهانی و ترسیم دورنمایی نسبتاً امیدوار کننده برویش باز نیست. مضافاً اینکه، در دنیایی که خود درگیر بحران و تلاشی و فقدان راه حل است، جمهوری اسلامی تلاش میکند در متن خاورمیانه جنگ زده و کشمکشهای جهانی بعنوان یک نیروی درگیر برسر تعیین تکلیف منطقه و آینده خود بعنوان یک نیروی اصلی و مهم جنبش اسلامی ظاهر شود. امری که بدرجائی اطمینان خاطر و فرصت بیشتری را موقتا برای رژیم اسلامی فراهم کرده است. در میان جناح های رژیم اسلامی، صفبندی و کشمکش دو افق متحد شدن با آمریکا و دولتهای غربی و یا قرار گرفتن در بلوک روسیه و چین، تلاشی برای رهائی از بن بست همه جانبه ای است که کل جمهوری اسلامی در آن دست و پا میزند. کشمکش و رقابتهای منطقه ای، علیرغم تناقضات قابل مشاهده در اردوی کشورهای درگیر، در تحلیل نهائی به همین موضوع اساسی پاسخ میدهد.

اصلاح طلبی حکومتی

بن بست پدیده اصلاح طلبی حکومتی انعکاسی از تشدید بحران و بن بست جمهوری اسلامی است. نفس اینکه اصلاح طلبی حکومتی حرفی و حتی ادعائی ندارد، و بعد از تبدیل شدن به محافظه کاری سنتی نوع موسوی و روحانی اخیر سیاست تعامل با خامنه ای را دارد، نفس اینکه بعد از آخرین نمایش انتخابات اصلاح طلبان سابقاً دوآتشه به مدافعین خامنه ای بدل شده اند، تنها دلیل حفظ خود و عقب نشینی های مکرر آنطور که دوستان خارج کشوری شان میگویند نیست، بلکه و اساساً ناشی از بی خاصیت شدن این خط برای بقای حکومت از یکسو و جا انداختن خط تعامل بیشتر با خامنه ای و ولی فقیه بعنوان رکن اساسی نظام جمهوری اسلامی است. این هم جاوید شاه اسلامی است که در عین حال غرولندی درون خانوادگی هم دارد. از ابتدا هم قرار نبود اصلاح طلبی اسلامی چیزی را عوض کند. اگر هدف بقای حکومت و اسیر کردن اعتراض و نخواستن در جامعه در چهارچوبهای حکومتی است، میتوان بطور

صفحه ۳

امروز برای هر ناظر سیاسی مسجل است که صحنه سیاسی و آرایش نیروهای اپوزیسیون بدرجه زیادی درهم ریخته است. اوضاع رژیم، اوضاع جامعه، در وضعیتی قرار دارد که وقوع بحرانهای جدید و رویدادهای مهم را در دسترس و امکان پذیر می نمایاند. گوئی همه در انتظار رخ دادن اتفاقی هستند و خود را برای آن آماده میکنند. سرعت تلاشها در میان نیروهای اپوزیسیون ایران در قیاس با گذشته بیشتر شده است. بعبارت دیگر، میتوان از یک روند تجدید آرایش در صفوف بورژوازی ایران چه در حکومت و چه در بیرون حکومت سخن گفت. آنچه این تجدید آرایش را الزامی کرده است، تشدید بحران رژیم اسلامی و فرضیه امکان سقوط، فروپاشی و سرنوشتی آنست. اگر این فرضیه درست باشد، آتوقت باید امکانات رژیم اسلامی برای مواجهه با بحران، توانائی و ناتوانی نیروهای اپوزیسیون اعم از راست و چپ، درجه انطباق این طرح و سیاستها با نیازهای جامعه و طبقات اجتماعی را بررسی کرد. و مهمتر، تا به اردوی کارگر و کمونیسم مربوط است، در مقابل سیاست آلترناتیو سازی و تلاش برای دست بدست کردن قدرت سیاسی - حال طی هر پروسه ای - در میان نیروهای طبقه بورژوازی، چه راه حل تاکتیکی و استراتژیکی را باید داشت و اصولاً اردوی چپ جامعه در مقابل اردوی راست جامعه در این کشمکش تعیین کننده که میتواند ابعاد و وجوه مختلفی داشته باشد، چکار می کند و چه سیاستی دارد؟

بحران جمهوری اسلامی

اوضاع واقعی جمهوری اسلامی مرتباً رو به وخامت میرود. این رژیم علیرغم نمایشهائی که ترتیب میدهد از انتخاباتهای دوره ای تا تبلیغات سیاسی، از مانورهای نظامی برای سرکوب تا تسلیح نیروهای اسلامی و جنگ در منطقه، بنظر به پدیده ای میماند که بطور اجتناب ناپذیری هر روز بیشتر از دیروز می گندد. هیچ رکن جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران از ثبات حداقلی با شاخصهای خود بورژوازی برخوردار نیست. وضعیت فقر و فاقه دهها میلیونی، پیامدهای دهشتناک اجتماعی فلاکت عمومی، اختلاف طبقاتی نجومی، فساد و ارتشا سیستمیک، ناتوانی از هر درجه انطباق خود با نیازهای جامعه و متناقض بودن با آن، آگاهی عمومی است. ما با یک سرمایه داری ورشکسته، به بن بست رسیده، فاقد درونما برای برون رفت از بحران، منفور در بخش مهمی از جامعه روبرو هستیم که بقای تاکنونی آن به اتکای

مرگ بر جمهوری اسلامی!

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

موسمی بر طبل توخالی انتخابات کوبید و در استنمار کارگر و تحمیل اختناق به جامعه سهم برد و چهار شکنجه گر سابق و مجیزگوی خامنه ای را هم به مجلس فرستاد. نهایتاً جریان اصلاح طلبی حکومتی نماینده لایه هائی از بورژوازی ایران و اقشار مرفه و روشنفکران اسلام زده و شرق زده ای است که هدفشان را تداوم وضع موجود و تقابل با هر نوع تحول انقلابی قرار داده اند. یک نیروی تماماً ارتجاعی، عقیمانده، با سابقه ای کثیف که به اندازه خامنه ای ها و بعضاً بیشتر از سقوط رژیم اسلامی متضرر میشوند.

بحران و انشقاق و بی افقی در بخش اپوزیسیونی جنبش اصلاح طلبی حکومت نیز نتیجه ثانوی بن بست برادر بزرگترها است. برای این جریان خاتمی و موسوی و رفسنجانی و روحانی و ناطق نوری و دری نجف آبادی و دیگران فرقی ندارند. اصولاً فرد مهم نیست، سیاستی مهم است که باید همواره در دفاع از حکومت و بقای آن نقش ایفا کند. اصل اساسی اینست که رژیم اسلامی باید بماند در غیر اینصورت کل پدیده اصلاح طلبی فاقد موضوعیت است. بسته بندی سیاسی و تبلیغاتی و توجیهاات در هر دوره حتماً تغییر میکنند ولی هدف اساسی سرچایش است. اما ارزش مصرف و دامنه کارکرد این خط تابعی از دامنه تحمل جامعه و رابطه مردم با حکومت است. ریزش در اردوی اصلاح طلبی حکومتی و انشقاق و بی افقی سیاسی در صفوف آن، به تشدید تناقضات اجتماعی و ناتوانی رژیم اسلامی در پاسخ به آنها برمیگردد. با اینحال مادام که جمهوری اسلامی هست، هنوز جریان موسوم به اصلاح طلبی هم، ولو بصورت آزمایشگاهی، وجود دارد. این جریان بدلیل چپاول بی حد و حصر ثروتهای جامعه و استنمار کارگران و سیاستهای پراگماتیستی دول غربی دارای امکانات گسترده است. امروز اصلاح طلبان در اپوزیسیون صریحاً و بدون هیچ شرمی اعلام میکنند که هدف آنها، بویژه در دوره های نمایش انتخابات، "شکستن برج و باروی تحریم و سیاست مخالفان شرکت در انتخابات است". امروز اصلاح طلبی اسلامی در اپوزیسیون بیش از هر زمان نقش جمهوری اسلامی در خارج کشور، نقش دفاتر سیار و کنسولگری های سفارت و واحدهای سیاسی و امنیتی رژیم اسلامی را ایفا میکنند. بخش حاشیه حکومت و به اصطلاح اپوزیسیون شده و حصر شده و زندان کشیده و تبعید شده این جریان، برای موقعیتی آماده میشود که دیگر خامنه ای ها و خیل آخوندهای مفتخور و چه بسا اسلامیت حکومت به سنگ پای سیاست بقا تبدیل میشود. اما زمانی که نوبت جریانات کمتر مذهبی و یا شبه "لیبرال" اینها میرسد که دیگر دیر شده است. اگر قرار باشد سیاست استحاله محلی از اعراب داشته باشد، این مکلاهای

این جریان مانند محافظه کاران اسلامی پروغرب و ملی مذهبی ها و نهضت آزادی نیستند که میداندار میشوند. از نظر دول غربی اینها نه فقط نیروی مناسب برای کنترل جامعه نیستند بلکه خود به دریچه تعادل جدید و مانع ضعیفی در مقابل عروج چپ و نیروهای رادیکال بیرون حکومت تبدیل میشوند. لذا در دوره تشدید بحران و دورنمای سقوط حکومت، برای مواجهه با تهدید چپ، اتفاقاً نیروهای نظامی و امثال سپاه پاسداران است که میتواند نقشی مانند ارتش مصر و تونس ایفا کند. در هر حال خط استحاله در دوره تشدید کشمکش برسر سرنگونی شانسی ندارد. اما نیروهای این جنبش محو نمی شوند، از بین نمیروند و صحنه را ترک نمیکنند. چرخش به سمت دگراندیشی دینی، دفاع نیمبند از سکولاریسم، رفتن زیر پرچم حقوق بشر که امروز به کاغذ تورنسل نیروهای مدافع دول غربی بدل شده است، متحد شدن با ناسیونالیسم پرو غرب، دفاع از اصل حاکمیت بورژوائی و تقابل کینه وار با کمونیسم و کارگر و چپ جامعه، پرچم اساسی و هویتی این جریان خواهد بود.

اپوزیسیون راست

در اردوی اپوزیسیون راست ایران سنتا طیفهای مختلفی از سلطنت طلبان و ناسیونالیست های متفرقه و باصطلاح "لیبرالها" وجود داشته اند که امروز موقعیت سابق مثلاً مانند دوران جنگ سرد را ندارند. این تغییر مکان اساساً به تغییرات در چهارچوبهای جهانی و منطقه ای و همینطور بحران مدل حکومتی در کشورهای تحت سلطه برمیگردد که موضوع این یادداشت نیست. اما این نیروها در دنیای امروز در چه وضعیتی هستند و امکانات و سیاستهای آنها در بحران پیش رو چه میتواند باشد؟

سلطنت طلبان: رژیم سلطنتی در ایران طی یک جنبش انقلابی و توده ای سرنگون شده است. اساساً رژیمهای متحد آمریکا در دوره جنگ سرد که متکی به حکومتهای کودتائی و ارتشی و نظامی بود، دیگر الگوی حکومتی غرب بعد از پایان دوره جنگ سرد نیست. بعنوان مثال تغییر حکومتهای پاکستان و عراق و افغانستان به احیای نظام سلطنتی منجر نشد و یا قدرت نظامیان در ترکیه طی پروسه ای مستحیل و به حاشیه رانده شد. در ایران به طریق اولی نمیتوان بعد از جمهوری اسلامی، شاه و نظم سلطنتی را به یک جامعه هشتاد میلیونی تحمیل کرد. اعاده سلطنت در ایران یک غیر ممکن تاریخی است. نه آمریکا خواهان بازگشت سلطنت به ایران است و نه مردم یک ولی فقیه مُکلا را بعد از سرنگونی حکومت اسلامی می پذیرند. مردم نمیخواهند عمامه را با تاج عوض کنند. لذا امروز علیرغم هر ادعائی که رضا پهلوی در قلمرو سیاست دارد، بعنوان وارث سلطنت شانسی ندارد و تلاش وی برای جلب حمایت راست ترین جناحهای هیئت حاکمه آمریکا و اسرائیل تنها وقتی میتواند مادیت پیدا کند که آمریکا به ایران حمله نظامی کند و طی یک پروسه رژیم چینج به احیای نظام سلطنتی رضایت دهد. در این حالت هم باید بتواند مقاومت وسیع طبقه کارگر و نیروهای انقلابی و مخالفین

بخش دوم

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

قبل از ادامه بررسی موقعیت نیروهای اپوزیسیون و مسئله آلترناتیو سازی باید به یک سوال مشخص و محوری پاسخ داد. یک سوال معتبر این میتواند باشد که تا چه حد آمریکا و دول غربی سیاست تغییر رژیم در ایران را دنبال میکنند؟ اظهارات متفرقه مقامات دولت آمریکا از تلاش برای رژیم چینج تا حمایت از جناح پروغربی جمهوری اسلامی، چقدر اعتبار دارد و یا کی میتوان بعنوان سیاستی جاری از آن نام برد؟ اگر آمریکا توان و سیاست تغییر رژیم در ایران را نداشته باشد، آنوقت میتوان کل بحث و تلاش برای آلترناتیوسازی را تا اطلاع ثانوی کنار گذاشت و بیشتر از این تلاشها بعنوان اهرم فشار و برگ بازی برای تغییر در رفتار جمهوری اسلامی و تقویت جناح پرو غربی آن نام برد.

واقعیت اینست که تغییر کابینه در آمریکا و دست بدست شدن قدرت بین جمهوریخواهان و دمکراتها، تعیین کننده سیاستهای استراتژیک هیئت حاکمه آمریکا نیست. تردیدی نیست تغییراتی در سیاست حکومت جدید صورت میگیرد و لحن و رفتار سیاسی و دیپلماتیک میتواند متفاوت باشد. اما این درک رایج که گویا "بازها" (محافظه کاران) نماینده میلیتاریسم و جنگ طلبی و "کبوترها" (دمکراتها) نماینده دیپلماسی و مُماشات هستند، نادرست است. جنگ و دخالت نظامی، اگر برای منافع هیئت حاکمه آمریکا ضروری شود و حلقه ای از اهداف سیاسی و استراتژیک را تامین کند، صورت خواهد گرفت. اینکه کابینه و حکومت دمکراتها یا جمهوریخواهان مجری این جنگ خواهند بود ثانوی است. در مورد معین ایران، همین امروز آمریکا سیاست تغییر رژیم در ایران را ندارد. اینرا هم جمهوری اسلامی و هم کابینه ترامپ میدانند. بطور کلی، نوعی پراگماتیسم بر سیاست خارجی دولت آمریکا در مورد حکومتهای کشورهایمانند ایران که مطلوب تلقی نمیشوند، حاکم است که از عناصر و گرایشهای در حکومتها با هدف تغییر از درون و از بالا حمایت میکنند. هیئت حاکمه آمریکا بسیار بیشتر علاقه دارد که جناح های پروغربی در جمهوری اسلامی دست بالا را بگیرند و طی پروسه ای جمهوری اسلامی به حکومتی طرفدار غرب یا لاقول همراه و شریک غرب در منطقه تبدیل شود. این روش کنترل شده تر، کم دردسزتر، بی خطرتر و ارزان تر است تا حمله نظامی یا سازماندهی کودتا و یا حمایت از و مسلح کردن نیروهای دست راستی در اپوزیسیون.

نکته مهم دیگر که باید مرتباً به دمکراسی خواهان ایرانی گوشزد کرد اینست که دولت آمریکا بعنوان نماینده دمکراسی در جهان، هیچ مشکلی با حاکمیتهای استبدادی و دیکتاتوریهایی خشن در کشورهایی مانند ایران ندارد، سهل است، خود سازمانده و سر کار آورنده چنین حکومتهای کودتائی و سرکوبگر در چهارگوشه جهان است. اساساً مشخصه سرمایه داری و نیازهای تولید سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه مانند ایران،

سیاسی را در هم شکنند. سلطنت طلبی بنا به محدودیتهايش تنها میتواند در قالب فاشیسم ایرانی و ناسیونالیسم افراطی آنها در دوره های محدود بعنوان بخش هاردلاینر بستر ناسیونالیسم ایرانی و یا در شرایط سناریوی سیاه نقش ایفا کند. امری که در این سالها شمه هائی از آن را همه دیده اند و بویژه در دوره راستگرایی جهانی و قدرتگیری فاشیستها، نوع ایرانی اش هم میتواند بعنوان چماق در ویتترین بورژوازی ایران بدرجات مختلف ارزش مصرف داشته باشد. رگه فاشیسم و نژادپرستی ایرانی را میتوان همین امروز بعنوان ابزاری در دست کارفرمایان ایرانی و حکومتها مانند خانه کارگر تا جریانات راست افراطی در اپوزیسیون مشاهده کرد.

راست پرو غربی: اما اگر اعاده سلطنت در ایران شانس ندارد، یک جریان راست پروغربی - که بخش مهمی از سلطنت طلبان و جمهوریخواهان و ملی اسلامی ها در آن ترکیب میشوند - میتواند بعنوان نماینده راست جامعه قد علم کند. راست پرو غربی مدافع بانک جهانی و نظم و امنیت سرمایه در ایران در دوره تحولات انقلابی نماینده طبیعی وضع موجود و مدافع پروپاقرص سرمایه داری است. این جریان فی الحال فاقد حزب سیاسی دربرگیرنده و متشکل کننده طیفهای اردوی راست است، امروز پراکنده و بی چهره است اما تلاش دارد در مسیر آلترناتیو سازی مشخصات ضروری یک آلترناتیو سیاسی را پیدا کند. تلاشهایی که برای شکل دادن به یک آلترناتیو صورت میگیرد، پلاتفرمهایی که عمداً جنبه های پیاسرنگونی را مد نظر دارد، نوشتن طرحهای دولت موقت و قانون اساسی و منشورها و بدست دادن شمائی از سیمای دولت آتی، همه قرار است مختصات این آلترناتیو را در اذهان جامعه متعین کند. این راست قرار نیست روی دوش اعتراض و مبارزه اجتماعی علیه جمهوری اسلامی بقدرت برسد. برعکس، قیچی کردن مردم از صحنه سیاست، مشی سیاسی مبتنی بر دخالت کنترل شده مردم در سیاست، اتکای اساسی به حمایت سیاسی آمریکا و دولتهای غربی، تلاش برای معامله با بخشهایی از رژیم اسلامی و دادن تضمین پیشاپیش به ارتش و سپاه و آخوندها، همه از سناریویی سخن میگوید که قدرت را بطرق حدالمکان آرام بین بخشهای مختلف بورژوازی دست بدست میکند. رضا پهلوی و جریان نزدیک به وی تلاش میکنند خود را برای این سناریو آماده کنند و حتی تا اطلاع ثانوی عطای سلطنت را به لقای آن ببخشند. چسپ درونی این جریان نه سلطنت طلبی بلکه ایرانیکری و ناسیونالیسم است. تلاشهای این طیف منتهاست که شروع شده است و با قدرتگیری دونالد ترامپ این تلاشها شدت یافته است.

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

انقلابی و چپ، تلاش میکنند در اشکال مختلف به نیروهای اردوی ارتجاع و سرمایه در ایران شکل بدهند. سیاست آلترناتیو سازی بموازات تداوم اعمال فشار به حکومت اسلامی در کنار حمایت از عناصر و نیروهای خواهان تعامل با غرب از این دوگانگی ناشی میشود.

۲- دومین فاکتور وضعیت خاورمیانه و آینده آنست. خاورمیانه جنگ زده یک دوره تجدید تعریف و تجدید تقسیم را از سر میگذراند. در متن جنگ سرد این منطقه ژاندارم و پاسگاههای حفاظت از منافع غرب را داشت و در تعادلی کمابیش استراتژیک قرار داشت. امروز وضع تماما فرق کرده است. آینده خاورمیانه در حال تعیین تکلیف است و در این کشمکش کشورها و نیروهای منطقه ای و جهانی درگیرند. دولت اسرائیل بعنوان مثال تلاش دارد موقعیت ایمن تری در قیاس با دوره جنگ سرد بیابد. دولتهای اسلامی و عربی مونتلف عربستان از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه نگرانند و در جاهائی مانند سوریه و یمن و عراق در حال جنگ با رژیم اسلامی هستند. ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با هر سیاستی در قبال غرب و دولتهای منطقه، اولاً نمیتواند بیرون این رویدادها بماند و از آنها متأثر نگردد و ثانیاً خود جمهوری اسلامی یکپای تشدید بحران و جنگ در خاورمیانه است. سیاست در هم شکستن هلال موسوم به شیعی، چیدن پر و بال نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه، سیاست تقابل با گسترش نفوذ روسیه، بناچار امکان تقابل نظامی با جمهوری اسلامی را بیش از هر زمانی ممکن میکند.

۳- فاکتور دیگر مسائل جهانی و کشمکشها و رقابتهای استراتژیک سیاسی و اقتصادی و ژئوپولیتیک قدرتهای سرمایه داری در خاورمیانه است. جمهوری اسلامی تلاش دارد در متن دنیای بی لنگر، در متن جنگ بقا و بن بست همه جانبه از این شکافها بنحو احسن استفاده کند. نزدیکی و همکاری سیاسی و اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی با روسیه و چین و تلاش برای حفظ و تقویت نفوذ موقعیت خود در منطقه بویژه در عراق و سوریه، امکان برخورد نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی را بیش از پیش بالا میبرد.

۴- یک فاکتور محوری دیگر مسئله جدال با اسلام سیاسی است. هیولای اسلام سیاسی را آمریکا و غرب خلق کردند و خودشان امروز با فرانکشترین مخلوق خویش در یک رابطه عشق و نفرت بسر می برند. از یکسو در فقدان یک مدل حکومتی کمابیش تعریف شده و طرفدار غرب هنوز به اسلام سیاسی بعنوان ابزاری در جنگ قدرت نیاز دارند، و از سوی دیگر، با جناح های ضد غربی آن در جنگ هستند. مضافاً اینکه، و این بسیار مهم است، ایران همواره در کمپ آمریکا و دول غربی و حوزه نفوذ آمریکا محسوب شده است. آمریکا، ایران با جمهوری اسلامی را به روسیه و رقیباً واگذار نمیکند. نه جمهوری اسلامی تا ابد میتواند ضد آمریکا- حتی به همان شکل صوری- بماند و

مستلزم سازماندهی یک دیکتاتوری عریان برای استثمار نیروی کار ارزان است. در این کشورها، نه پارلمان و دموکراسی بلکه دیکتاتوری و استبداد روبنای متناسب با سرمایه داری برای تامین فوق سود امپریالیستی و سازماندهی استثمار خشن نیروی کار ارزان است. استبداد سیاسی در این کشورها - که دامنه و درجه آن میتواند متفاوت باشد- امری فرهنگی و یا تاریخی و یا از خصوصیات شاه و تزار و ولی فقیه و حزب سیاسی بورژوائی خاصی نتیجه نمیشود، بلکه نیاز ضروری کارکرد سرمایه است. در این کشورها نفی دیکتاتوری رابطه مستقیمی با نفی حاکمیت سرمایه دارد. بعبارت دیگر، در سرمایه داری های تحت سلطه نمیتوان دموکراسی به معنی بورژوائی و پارلمانی و درجه ای از آزادیهای فردی و اجتماعی داشت که به یک سنت جاافتاده سیاسی تبدیل شود. بجز در دوره های کوتاه و دوفالکتو، استبداد و دیکتاتوری - تحت هر رژیم سیاسی اعم از مشروطه سلطنتی تا مشروعه و جمهوری - وجه مشخصه حاکمیت سیاسی سرمایه داری است.

اما ترجیح سیاست خارجی آمریکا و پراگماتیسم حاکم بر آن، و حتی ناتوانی اش در حمله نظامی به ایران و مثلاً اشغال ایران، امری ثابت و تنها فاکتور در سیاست خارجی دولت آمریکا نیست. فاکتورهای مهمتری وجود دارند که میتوانند یک شبه سیاست خارجی حاکم را زیر و رو کنند. در این زمینه میتوان به چند مورد مشخص اشاره کرد:

۱- اولین و مهمترین فاکتور سیر کشمکش سیاسی و طبقاتی در ایران و تقابل جامعه با جمهوری اسلامی است. هر تحرک جدی سیاسی که موجودیت رژیم اسلامی را بخطر اندازد، بناچار تغییرات ماهوی در سیاست کنونی غرب در قبال رژیم اسلامی ایجاد میکند. آمریکا و دول غربی قصد تغییر حکومت بن علی در تونس یا مبارک در مصر را هم نداشتند اما با آغاز جنبش های توده ای برای سرنوشتی و تحولات انقلابی در کشورهای عرب زبان، تلاش کردند برسیر تحولات و آینده آن تأثیر بگذارند. در تونس و مصر با اتکا به ارتش و در کشورهای دیگر مانند سوریه و لیبی که از اهرم ارتش حامی آمریکا برخوردار نبودند، با حمایت از جریانات متفرقه اسلامی و قومی و سازماندهی جنگ تلاش کردند ورق سیاست در این کشورها را بنفع خود برگردانند. در ایران تاکنون از جناح های پرو غربی و یا کمتر ضد آمریکا، تلاش کرده اند سیاست تغییر از درون را دنبال کنند. اما با شکست اصلاح طلبی حکومتی، و مهمتر، گسترش مبارزه سیاسی و تقابل جنبشهای اجتماعی با کل حکومت و نگرانی از تهدید عروج گرایشهای

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

نه آمریکا تا ابد با یک جمهوری اسلامی که شعار ضد آمریکائی میدهد و سازمانده تروریسم در منطقه است، کنار می آید.

مجموعه این فاکتورها، و مسائل غیر قابل پیش بینی و فاکتورهای فرعی دیگر، که تحت شرایطی میتوانند بعنوان کاتالیزور عمل کنند و تشدید کننده بحران سیاسی باشند، میگویند که تداوم سیاست تاکنونی غرب در قبال جمهوری اسلامی ارزش مصرف خود را از دست داده است و یا دستکم نمیتوانند بعنوان محور و اساس سیاست خارجی هیئت حاکمه آمریکا در آینده قابل پیش بینی ادامه داشته باشد. لذا به احتمال قوی و در متن بحران در منطقه و تشدید رقابت قدرتهای منطقه ای و جهانی، و از همه مهمتر با تشدید جنگ جامعه با جمهوری اسلامی، دوره ای از کشمکش غرب و مشخصا آمریکا با جمهوری اسلامی شروع شده است که برای اپوزیسیون راست ایران فرجه ای فراهم میکند. سیاست آترناتیو سازی و اقداماتی که در این راستا صورت میگیرند، ابدا اخبار مناسبی برای نیروها و جریاناتی که خواهان یک تحول پیشرو در جامعه ایران هستند، نمیتواند باشد. تحرک عمومی اپوزیسیون راست ایران را باید در این متن بررسی کرد.

در بخش بعدی به مورد مجاهدین خلق و جریانهای ناسیونالیسم قومی و جایگاه آنها در تحولات آتی سیاسی ایران خواهیم پرداخت.

ادامه دارد... ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۷

جدال آترناتیوها،

چپ جامعه و مسئله آترناتیو حکومتی

بخش سوم

در بخش قبلی اشاره شد که تحولات داخلی و تند شدن سیر کشمکش سیاسی و طبقاتی و همینطور فاکتورهای منطقه ای و جهانی موثر در سیاست ایران، میتواند بسرعت چهارچوب سیاست خارجی آمریکا و دول غربی در قبال رژیم اسلامی را زیر و رو کند. با فرض تغییر بسیاری فاکتورها در شرایط امروز در قیاس با دوره انقلاب ۵۷ ایران، چرخش سیاست آمریکا در قبال رژیم شاه در زمان کوتاهی صورت گرفت که اساسا ملهم از تند شدن سیر تحولات سیاسی ایران و همینطور تهدید چپ در متن جهان دوقطبی آندوران بود. مضافا باید به مسئله دیگری

تاکید کرد و آن فرصت های تاریخی است که جریانات کاملاً حاشیه ای و بی ریشه اجتماعی میتوانند در دوره های بحران حاد سیاسی پیدا کنند. بعنوان مثال جریان اسلامی خمینی در دوره انقلاب ۵۷ در قیاس با سنتهای سیاسی و مبارزاتی ریشه دار در سیاست ایران - از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷ - کاملاً حاشیه ای و فرعی بود، اما خصلت ضد کمونیستی این جریان در خلاء بی آترناتیوی آمریکا و بلوک غرب برای سرمایه داری ای که توسط چپ و جنبش مدرنیستی- سوسیالیستی کارگران نفت تهدید میشد، این امکان را ایجاد کرد که بسرعت و البته به کمک رسانه ها و همراهی نیروهای سنتی اپوزیسیون راست ایران، به نیروی اصلی برای جایگزینی رژیم سلطنتی تبدیل شود. رویدادهای افغانستان و عراق نیز درسهای مشابهی دارند. سرهم بندی نیروهای ضد جامعه و عقبمانده بعنوان نمایندگان دموکراسی در قیاس با جریانات راست سنتی و ارتش، همین واقعیت را بیان میکنند. میخواهم تاکید کنم که سیر تحولات همواره و بویژه در دوره ای که کشمکش سیاسی و طبقاتی اوج میگیرد، در صورتی که چپ نتوانسته باشد بعنوان یک آترناتیو اجتماعی و قدرتمند و غیر قابل حذف قد علم کند، میتواند موقتا نیروهائی را به قدرت پرتاب کند که ریشه در اقتصاد سیاسی یک جامعه سرمایه داری ندارند. نیروهای سناریوی سیاهی مانند مجاهدین خلق، قوم پرستان متفرقه، باندهای اسلامی از این جمله اند.

مجاهدین خلق

مجاهدین خلق از سازمان جوانان نهضت آزادی و متکی به مشی چریکی تا دو سه دهه اخیر و امروز، تحولات زیادی را از سر گذرانده است. مجاهدین یک نیروی بی ریشه اجتماعی است که رابطه مشخص و تعریف شده ای با آرمانها و سنتهای مبارزاتی طبقات متخاصم اجتماعی در یک جامعه سرمایه داری ندارد. رهبری مجاهدین تلاش زیادی کرده است که این حفره عمیق را پر کند. از بالا بردن دوز ناسیونالیسم ایرانی تا تلاش برای وصل شدن به ناسیونالیسم لیبرال مصدقی، از نیروئی کنترائتی که حاضر است دست به هر کاری برای جلب حمایت ارتجاع منطقه تا آمریکا بزند، کارهائی که بقول یکی از افسران سیا در سیاست به آن "کتیف" اطلاق میشود، از مسابقه اسلامیت و بجا آوردن مناسک اسلامی و رقابت با آخوندها تا نمایشهای تبلیغی که ظاهر و فرمی حرفه ای و دولتمدارانه را بدست میدهد، از ایجاد سنت فرقه ای و خشن و فرهنگ عبودیت تا ایجاد شبه جریانات ظاهرا غیر مذهبی، همه تلاشی برای ترسیم یک هویت سیاسی و عقیدتی و بدست دادن چهارچوبی برای مقبول شدن در پیشگاه دول غربی است. مجاهدین قرار نیست انقلاب کند، شورش کند، قیام سازمان دهد، اعتصاب و اعتراض و جنگ توده ای راه بیاندازد. مجاهدین نمیتواند حتی بخشی از بورژوازی ایران را پشت پلانقرمی بسیج کند و دست به مکانیزمهای اجتماعی تغییر ببرد. مجاهد میتواند بنا به مصلحت سیاسی از نظر اقتصادی اولترا راست بازار آزادی و تاجرپرست باشد و یا از "جامعه بی طبقه توحیدی" حرف بزند. مجاهد میتواند از خمینی و خامنه ای اسلامی تر و

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

به اصطلاح کاتولیک تر از پاپ باشد و چه بسا یک شبه بنا به مصالح سیاسی کشف حجاب کند. مجاهدین برخلاف ادعاهایش خطوط قرمز ندارد، اصول غیر قابل عبور ندارد، مجاهد میتواند به هر رنگی دربیاید و به هر فرمتی تغییر کند اگر سازمان و سرانش را به قدرت سیاسی نزدیک کند.

اما این قابلیت انعطاف نقطه قدرت مجاهد نیست، برعکس، نقطه ضعف و پاشنه آشیل آنست. شعبده بازی در سیاست واقعی جایی ندارد. بالماسکه را نمیتون بجای واقعیت نشاند. صندلی هائی که مجاهد میخواهد روی آن بنشیند پر است. در قلمرو اقتصاد و سیاست از راست بازار آزادی و رفرمیست تا چپ سوسیالیست و کمونیست نماینده اشتراکی کردن مالکیت در صحنه سیاست ایران وجود دارند. از حقوق بشری طرفدار غرب و دمکرات پنتاگونستی تا جمهوریخواه و ملیون شبه سوسیال دمکرات و کمونیستهای پرچمدار سنت شورائی و عمل مستقیم کارگری حی و حاضرند. سنتهای سیاسی و مبارزاتی را نمیتوان از بین برد، دفرمه کرد یا نادیده گرفت. سنتی که مجاهد به آن تعلق دارد و از آن برخاسته است، آرمانی که مجاهدین حتی در ابتدای شکلگیری اش نمایندگی میکرد، خیلی وقت است که به گذشته تعلق دارد و به تاریخ پیوسته است. معضل بی هویتی مجاهد و بی ربطی اش به جامعه از این جریان یک فرقه ساخته است. سنت فرقه ای مجاهد که در اسلامیت آن ضرب شده، معجونی ساخته است که قابلیت پذیرش اجتماعی این جریان را برای یک جامعه شهری قرن بیست و یکمی بیش از پیش غیر ممکن کرده است. بدون هیچ تعصب و پیشداوری نسبت به مجاهدین، واقعا اگر مردم ایران طی یک قیام و تحرک توده ای بنیادهای رژیم اسلامی را بزیر بکشند، چرا باید به یک جریان اسلامی دیگر رضایت دهند؟ طی یک پروسه انقلابی، مجاهد محال است بقدرت نزدیک شود. بخش اعظم مردم، از طبقات مختلف اجتماعی، از حاکمیت و فعال مایشائی اسلام در ایران بیزارند. اینرا حتی آخوندها متوجه شده اند، رهبری مجاهدین اما متوجه نیست. مجاهدین هنوز فکر میکنند ضدیت صرف با آخوند و حفظ چهارچوبهای اسلام برای "مردم مسلمان ایران" کفایت میکند! قرن بیست و یکم است و مجاهد در بهترین حالت هنوز در عوالم دوره شکلگیری جبهه ملی سیر میکند با این تفاوت که مذهبی است و رفتار مذهبی دارد و سیاست را مذهبی کرده است. حتی اگر مجاهد طی یک "انقلاب ایدئولوژیک" دیگر کشف حجاب کند، حتی اگر در تاریخ و برنامه و سیاستش نوعی اسلام زدائی را در دستور قرار دهد و به اصطلاح خود را با زمانه به روز کند، تازه باید پایه اجتماعی اش را تعریف کند. تازه باید خود را به یک سنت اجتماعی و مبارزاتی در جامعه وصل کند و به

یکی از نیروهائی بدل شود که سنت مبارزاتی دیرپاتری دارند. لذا مجاهد امروز، حتی علیرغم میل باطنی اش، تنها میتواند بعنوان یک فرقه جدا از جامعه و تحت شرایط بسیار کنکرتی شانس داشته باشد. در دنیای امروز بویژه، مجاهد با سیمای کنونی و با سیاستهایش، تنها میتواند یک بازیگر سناریوی سیاه باشد. سناریویی که بازیگران متعدد قدیم و جدیدی میتواند داشته باشد و بقایای رژیم اسلامی و باندهای اسلامی در منطقه از اساسی ترین های آنست. بدون تردید قابلیت سیاسی و سازمانی و نظامی مجاهد در این سناریو مورد توجه خواهد بود، همانطور که نیروهای اسلامی و جهادی دیگر مورد حمایت دولتهای غربی و اسلامی مانند عربستان مورد توجه اند.

مجاهدین و سیاست آلترناتیو سازی

در دوره قبل و مشخصا از زمان تشکیل شورای ملی مقاومت تا ورود مجاهدین به عراق و بعدتر سیاست فعال لابیگری و تلاش برای جلب حمایت ارتجاع بین المللی، مجاهد همواره تلاش داشته است خود را بعنوان نیروی اول اپوزیسیون و جایگزین رژیم اسلامی بشناساند. امروز بعد از خروج از عراق و بیرون آمدن از لیست کذائی "نیروهای تروریستی"، همین سیاست را فعالانه تر دنبال میکنند. تفاوت اینست که اینبار باجه آلترناتیو شدن توسط آمریکا و ارتجاع منطقه مشتریان زیادی در صفوف اپوزیسیون راست ایران دارد. حتی زمانی که سیاست آلترناتیو سازی به پایه سیاست آمریکا و غرب در قبال جمهوری اسلامی تبدیل شود، مجاهد باید کنار دیگرانی بنشیند که دل به این سناریو بسته اند و بنا به ماهیت سیاسی شان جز این نمیتوانند در روندهای سیاسی از پائین مثل قیام و انقلاب و جنگ توده ای و ... نقش ایفا کنند. فکر میکنم این باید برای هر سیاستمدار با عقل متوسط در اپوزیسیون راست مسجل باشد که در پروسه آلترناتیوسازی، بعنوان مثال رضا پهلوی و جریان پرو غربی به تنهایی مورد حمایت غرب قرار نخواهد گرفت. مجاهد به تنهایی به نیروی مورد حمایت غرب بدل نخواهد شد. در این سناریو - اعم از اینکه به ایران حمله نظامی شود و یا جنگهای منطقه ای در چهارگوشه ایران راه بیاندازند - مجاهد یکی از عناصر و نیروهای "لویه جرگه ایران" در پروسه "گذار به دمکراسی موشک کروز" است. ترکیبی از مجاهد، فاشیست ها و آریائی های ایرانی، پرو غربی ها، قوم پرستان، رژیم های مغضوب شده، ملی اسلامی های طرفدار غرب، شخصیتهای هنری و سیاسی، نظامی ها و آخوندهائی که با شمارش معکوس رژیم اسلامی صف عوض میکنند، اینها همه شرکای پروسه صدور دمکراسی و سناریوی رژیم چینج هستند. به اینها باید انواع نیروهای اسلامی و قومی وابسته به دول منطقه را اضافه کرد که تحت چنین شرایطی مانند قارچ از زمین می رویند. رهبری مجاهد و مریم رجوی، درست مانند رضا پهلوی، بیهوده تصور میکنند که حمایت امثال مک کین و جناح راست و فاشیست دولت آمریکا و دولتهای آدمکش اسرائیل و عربستان از آنها به معنی حمایت پروپاقرص از یک جریان در پروسه جایگزینی رژیم اسلامی است. سناریوی حمایت از

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

جریان خمینی دوباره تکرار نخواهد شد. مجاهدین ممکن است تصورشان این باشد که چون در قیاس با مابقی نیروها از قدرت سازمانی و امکانات بیشتری برخوردار هستند، لذا شانس بیشتری دارند و یا در یک پروسه به دیگر شرکا درست مثل خمینی فائق خواهند آمد. اما این تصویری اشتباه و ساده انگارانه است. هر نیروی باند سیاهی که مورد حمایت این و آن دولت قرار بگیرد و امکانات مالی و تسلیحاتی دریافت کند، میتواند بسرعت به جریانی قوی و ضد جامعه تبدیل شود. داعش و برخی از باندهای اسلامی و قومی که در منطقه به وفور وجود دارند، در ابتدا هیچی نبودند اما بسرعت به نیروئی تبدیل شدند که در منطقه به یک مزاحم واقعی حتی برای خالقین شان بدل شدند. رهبری مجاهدین اگر مقداری درک استراتژیک داشت، بسیار زودتر این روشها و سیاستها را کنار میگذاشت.

ناسیونالیسم قومی

بعد از پایان جنگ سرد و حمله آمریکا به عراق و طلوع خونین "نظم نوین جهانی"، ناسیونالیسم قومی در متن راستگرایی جهانی در کنار مذهب و فاشیسم میدان عمل جدیدی پیدا کرد. این ناسیونالیسم ربط خاصی به رفع ستم ملی و یا مسائل ملی قدیمی در قرن بیستم نداشت. ناسیونالیسم قومی پس از جنگ سرد، بخشی از ارتجاع بین المللی برای شکل دادن به دولتهای جدید، سازماندهی جنگ داخلی، کشتن همسایه توسط همسایه، تبدیل نفرت ملی و قومی به یک رکن سیاست در نظم نوین جهانی، و مهمتر یک نیروی ضد کارگر و ضد کمونیسم و ضد آزادیخواهی و پیشرفت است. بیدار کردن و احضار ارواح قبیله و عشیره و اقوام و ممالک محرومه عهد عتیق، و بعدتر دست و پا کردن چهارچوبهای ایدئولوژیک برای آن تحت عنوان فدرالیسم، که خود این گوشه ای از ارتجاع و آپارتاید پست مدرنیسم بود، قرار است آرمان کارگری و جنبش آزادیخواهی را در دوران پسا شوروی برای همیشه منکوب و مدفون کند. از راست تا چپ در اروپا و آمریکا و در دانشگاهها و آکادمی ها بخت شدند تا برای مردم و شهروندان کشورهایی که قرار بود توسط ناتو و ارتش آمریکا درهم کوبیده شود، هویت قومی و مذهبی دست و پا کنند. فجایع یوگسلاوی، رواندا، افغانستان، عراق، و بعدتر سوریه، لیبی، یمن و چهارگوشه خاورمیانه و شمال آفریقا، چرخش سیاسی در میان جریانات سیاسی سنت دار و کرنش به سیاست و شعار سوپر ارتجاعی فدرالیسم، بالا گرفتن قومگرایی و "کردی" و "بلوچی" و "ترکی" و "فارسی" و "الری" و "عربی" و "شیعی" و "سنی" کردن سیاست و ارزشها از جمله در صحنه سیاست ایران و کرنش نیروهای سیاسی اپوزیسیون به این ارتجاع و واپسگرایی را همه دیده اند.

ناسیونالیسم کرد در ایران که در زمان قاسملو، علیرغم دفاع ارتجاعی اش از خوانین و آخوندهای سنی و اسلام گرایی اش در قلمرو سیاست، خود را سکولار معرفی میکرد و عضو انترناسیونال سوسیالیست هم بود، بعد از حمله آمریکا به عراق و در سازشی با ناسیونالیسم ایرانی به فدرالیسم چرخید. آقایان مصطفی هجری و عبدالله مهدی، از سران حزب دمکرات کردستان و سازمان زحمتکشان، در ایندوره از مدافعین صریح اللهجه و علنی حمله آمریکا به ایران هستند. ناسیونالیسم قومی یا طرفدار رژیم اسلامی است و بدنال مذاکره و بند و بست با عناصر اطلاعاتی و دست چندم رژیم است و یا طرفدار حمله نظامی به ایران است و تلاش میکند قابلیت خود را در این سناریو نشان دهد. امروز حزب دمکرات خود را متحد ارتجاع اسلامی عربستان میداند و از کاندیدهای ایفای نقش بعنوان یک بازیگر سناریوی سیاه در تحولات ایران است. حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان و شاخه های متفرقه ناسیونالیسم قومی اینبار بجای بوش به ترامپ دخیل بسته اند. در کنار دستجات قومی که تدریجا با زیرنیت "احزاب کردی" معرفی میشوند، انواع دستجات باند سیاهی قومی و اسلامی در چهارگوشه کشور سرهم بندی شدند که نسخه جنگ داخلی در ایران را دنبال میکنند. اینها نیروهای سناریوی سیاه و عراقیزه و سوریائی کردن ایران هستند. ما به ازای داخل کشوری این نیروها که بخشا در چهارچوب "حقوق بشر" فعالیت دارند، برخلاف حقوق بشر لیبرالی، که بنا به مصلحت سیاسی زمانه و تناسب قوای جهانی از نوعی حقوق جهانشمول دفاع میکرد، حق را قومی و اسلامی تبئین میکنند. "حقوق بشر کرد"، "زندانیان سیاسی کرد"، "زنان کرد"، و در همین چهارچوب مهر قومی زدن به هر گوشه سیاست و حق و تحرک اجتماعی، از تلاشهای ارتجاعی و سیستماتیک برای تحمیل یک عقبگرد در فرهنگ سیاسی سخن میگوید. این نیروها بشدت غیر مسئول و ضد جامعه اند و متاسفانه طیفی از نیروها اعم از راست و چپ را به کرنش واداشته اند.

در دنیای واقعی و با مختصات سیاست در جهان امروز، این نیروها آرکان ها و توجمان ها و کارادچ های ایران هستند که در کنار متحدین و موئتلفین اسلامی شان مانند خبات و باندهای موسوم به سنی و ملی- مذهبی، آینده سیاهی را برای مردم ایران تدارک میبینند. این نیروها بدترین دشمنان طبقه کارگر و هر نوع آزادیخواهی و تلاش برای رفع ستم و تبعیض هستند. نیروهای فاقد پرنسیپ سیاسی، آماده وارد شدن در هر چهارچوب ضد اجتماعی، با قابلیت بالای مزدوری برای ارتجاع سیاسی در منطقه و جهان، که از کاندیدهای صف اول ویتترین آلترناتیوسازی هستند. وقتی عملکرد و سیاست و ترکیب این نیروها و باندهای دست ساز را در چهارچوب سیاست آلترناتیو سازی مشاهده میکنید، با تمام تضادها و تناقضاتی که این ترکیب سرهم بندی شده با هم دارند، با صفی از ارتجاع سیاسی روبرو هستید که از عناصر رژیم اسلامی و مغضوبین حکومتی تا قوم پرستان و آریائی های فاشیست و اسلاميون متفرقه، در کنار عناصر و

بخش چهارم

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

در ادامه این یادداشتها ضروری است به سوالات موجه و مربوط دیگری لافل در خطوط کلی بپردازیم. آیا بحث استحاله و تغییر از درون با شکست و بن بست اصلاح طلبان حکومتی بطور کلی تمام شده است؟ آیا بجز سناریوی جنگ، سناریوهای دیگری برای تغییر از درون و از بالا ممکن نیستند؟ رژیم اسلامی کدام تحولات را میتواند در متن این کشمکش ها از سر بگذراند؟ قطب بندیهای جدید سیاسی در اپوزیسیون ایران چگونه خواهد بود؟ نیروهای بینابینی و سنت جمهوریخواهی - ناسیونالیستی - دموکراسی خواه کجای این تصویر قرار دارند؟ در متن بحران و بن بست و پیچیدگی اوضاع، کشمکش طبقاتی در ایران چگونه پیش خواهد رفت و چه سیر احتمالی را خواهد داشت؟ مهمترین این سوالها اینست که چگونه یک نیروی سیاسی یا کمپی از نیروها، اعم از راست یا چپ، میتواند آترناتیو شوند؟ آیا صحنه سیاسی اشکال کلاسیک رویارویی طبقات و جنبش های اجتماعی و قیام و انقلاب با افقهای متمایز را خواهد داشت و یا پیچیدگی اوضاع ما را با مسیرهای متفاوت و محتمل دیگری روبرو خواهد کرد؟ بعبارت دیگر، استراتژی انقلاب کارگری با مختصات جهان امروز و اوضاع منطقه و ایران با کدام مسیر و ایستگاههای سیاسی روبرو است یا میتواند روبرو شود و مبانی سیاست کمونیستی در قبال چنین احتمالاتی کدامند؟ و بالاخره، چپ جامعه و اردوی ضد کاپیتالیستی چگونه میتواند خود را به یک راه حل سیاسی و یک آترناتیو اجتماعی معتبر و قابل انتخاب ارتقا دهد؟ تامین چه ملزوماتی برای این چشم انداز ضروری است و "چه باید کرد" و "چه میتوان کرد" امروز کمونیستها کدامند؟

سیاست استحاله

از ۲ خرداد ۱۳۷۶ و عروج خاتمی تا امروز، اصلاح طلبان حکومتی موفق شدند ۲۰ سال برای حکومت اسلامی وقت بخرند. این جریان حکومتی حتی در دوره احمدی نژاد و جنبش سبز در سال ۸۸ برای حکومت اسلامی عمر خرید و حتی آنجا که بخشهایی از مردم تلاش کردند از چهارچوب قوائد بازی جناح ها عبور کنند، راسا به دفاع از قانون اسلامی و حکومت اسلامی و امام قائل شان متوسل شد. اصلاح طلبی اسلامی با واریاسیون های مختلف آن بیش از انصار حزب الله و سپاه پاسداران و خامنه ای ها موفق بوده اند نظام اسلامی را سرپا نگاه دارند. بویژه بعد از پایان جنگ ایران و عراق تاکنون، لایه هائی از سرمایه داران و اقشار مرفه شکل گرفتند که اصلاح طلبی اسلامی اساسا نماینده و سخنگوی سیاسی و اقتصادی طیف پرو غرب در درون حکومت و حاشیه حکومت بوده است. لایه هائی از سرمایه داران و هزارفامیل آخوندهای مُعمم و مُکلا که دست شان در یک سفره است، همه در جنایات هولناک رژیم دست دارند، بخشا عیار نزدیکی و دوری از حکومت را با میزان جنایت و سببیت علیه مردم در مقاطع سرنوشت ساز توضیح میدهند،

شخصیت هائی که برای جوری جنس ردیف شدند، همه بادبان امیدشان را به ماشین نظامی آمریکا و دول غربی و ارتجاع سیاسی منطقه و سازمانهای اطلاعاتی شان گره زده اند. این نیروها هر کدام به تنهایی کسی نیستند و جامعه ایران و جنبشهای واقعی دست رد به سینه آنها میزند و بیشترشان ربطی به اعتراض و مبارزه و مسائل واقعی اکثریت قاطع مردم ایران ندارند. اما باید بسیار خوشبین و سطحی بود که سیاست را جاده یکطرفه دید و یا سیاست را صرفا با معیارهای دوره های متعارف سیاسی و رابطه یک به یک جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی طبقات متخاصم اجتماعی تبیین کرد. تمام مسئله اینست که اولاً، قوائد بازی سیاست در دوره های بحران و جنگ با دوره های متعارف اساسا فرق دارد و ثانیاً، جامعه باندازه کافی مصونیت سیاسی در قبال نیروهای سناریوی سیاهی و آترناتیوسازی ارتجاعی امپریالیستی ندارد. چه بسا عده ای از سر نفرت و عاصی شدن از حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و ناتوانی در فائق شدن به آن به طرق انقلابی، به هر سناریوی دیگری رضایت دهند.

برخلاف دوران جنگ سرد، امروز در منطقه و در ایران، ما با یک اردوی راست که حداقل به جامعه و ارزشهای کلاسیک بورژوازی متعهد باشد، روبرو نیستیم. تلاشهایی که صورت میگیرد، روندهائی که در حال تکوین اند، نیازمند ایجاد یک صفتبندی قوی و اجتماعی و مسئول است. امروز بیش از هر زمان تقابل چپ و راست در مقیاس اجتماعی در جامعه ایران میرمیت یافته است. این تقابل، نه فقط برای شکست راست در صحنه سیاست و پیشروی کارگر و کمونیسم، بلکه برای نجات جامعه و ممانعت از ایجاد یک وضعیت فوق العاده خطرناک که کل جامعه را در بنیادهایش دچار فروپاشی و نابودی میکند، ضروری شده است.

ادامه دارد...

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۷



جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

تقابلهای درونی را بازتولید میکند. به این معنا جناح های حکومتی واقعیتی پایدارتر از قالب سیاسی جناح بندی در هر دوره هستند. اصلاح طلبی حکومتی و سیاست استحاله تابعی از موجودیت رژیم اسلامی است. اوضاع عمومی جمهوری اسلامی و بحرانهای تودرتوی آن و فساد و پوسیدگی تمام جوارح نظام، نوعی تغییر از درون را الزامی کرده است. منطق این تغییر کماکان بقای حکومت است اما اینبار در فاکتورهای منطقه ای قدرت و اوضاع وخیم داخلی و تهدید سرنگونی ضرب شده است.

به نظر میرسد ما به سمتی میرویم که استحاله چپان اینبار از درون راست اسلامی و نظامیان عروج کنند. مسئله جمهوری اسلامی بعد از خامنه ای نیز این چشم انداز را عینی تر کرده است. نفس کرنش روحانی به خامنه ای و ترکیب کابینه اش که صدای متحدین اصلاح طلب را در داخل و خارج درآورده است، گوشه دیگری از جنگ پشت پرده باندهای حکومتی است. اینبار سیاست استحاله میتواند با تغییر آرایش درون حکومتی، فشرده شدن حکومت، چرخش بیشتر سیاسی و اقتصادی به سمت روسیه و چین در متن کشاکشهای منطقه ای، میدان پیدا کردن گرایشی که در عین حفظ جمهوری اسلامی با ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی - اسلامی و کمتر آخوندی و بیشتر نظامی، به بهانه اوضاع منطقه و کنترل داخلی، نقش اصلاح طلبی اسلامی کنونی را برای بقای رژیم اسلامی بازی کند. چهارچوبی که بتواند جلوی تنش های درون رژیم بعد از خامنه ای را بگیرد، موقعیت رژیم اسلامی را تهدید نکند، و تصویری از "تغییر و پوست اندازی" در درون رژیم اسلامی بدهد. امری که محتمل است با برخورد مثبت سیاست پراگماتیستی آمریکا و دول غربی روبرو شود. نوعی ورژن پاکستانی جمهوری اسلامی بعنوان آخرین برگ بازی بقای حکومت و سیاست استحاله.

یک امکان دیگر که میتواند به سیاست استحاله از سمت جناح راست تر حکومت امکان بدهد، تشدید بحرانهای منطقه و امکان درگیری نظامی با جمهوری اسلامی است. کافی است بیاد بیاورید که شلیک چند موشک توسط سپاه پاسداران به سوریه و مناطقی که داعش در آن مستقر است، با چه موجی از تمایلات میتدل ناسیونالیسم ایرانی در داخل و خارج روبرو شد. به خط شدن کل حکومت از اصلاح طلب و اصولگرا و به حرکت درآمدن شووینیسیم ایرانی و توسری خورده با غریو احساسات ناسیونالیستی و فاشیستی ضد عرب، اصلاح طلبان و ناسیونالیستها و رسانه هائی که ناگهان سپاه پاسداران به "قهرمان ملی" شان تبدیل شد، میتواند سرنخی باشد به زمینه مادی بسیج ناسیونالیستی برای مهندسی چنین سناریوئی. حتی خود جمهوری اسلامی میتواند با تحریک در متن بحران منطقه یا در مرزهای ایران، امکان چنین چرخشی را ایجاد کند. مجموعه ای از فاکتورها میتوانند نیروهائی را در جمهوری اسلامی میداندار کنند که تحت "شرایط ویژه"، لاقل بطور موقت، مردم را از صحنه سیاست چیچی کنند و اختلافات درونی را با پروژه "تمکین

برسر تقسیم ثروت جامعه و حاصل استثمار طبقه کارگر دعوای درون خانوادگی و درون طبقاتی دارند، جزو "خودی" های نظام هستند و مرتباً برای تحکیم موقعیت خود تلاش دارند. سیاست استحاله و اصلاح طلبی در این طیف برسر بقای نظام اسلامی شان از تهدید سرنگونی است.

آنچه که در ادبیات رایج "طبقه متوسط" اطلاق میشود، به اصلاح طلبان حکومتی ارجاع نمیدهد بلکه بیان دو خردادی همان خرده بورژوازی مرفه است که اگرچه بخشا از نظر فرهنگی در تضاد با قوانین تنگ و ترش حکومت قرار دارند اما از نظر سیاسی امثال خاتمی ها، رفسنجانی ها و روحانی ها را نمایندگانشان سیاسی خود میدانند. این قشر بنا به روانشناسی اجتماعی و روحیه محافظه کار و منفعت جوی خویش، ترجیح میدهند وضعشان بهم نخورد، مشغول لغت و لیس در سایه حکومت اسلامی باشند، و صد البته با زبان کمتر اسلامی علیه هر نوع تغییر انقلابی و تاریخ انقلابی آن جامعه سخن بگویند. لایه های فوقانی این قشر در تعاملی نزدیک با رژیم اسلامی قرار دارند و بقای رژیم اسلامی را به تغییرات انقلابی ترجیح میدهند. این قشر محدود اما پر سر و صدای جامعه، که بلطف رسانه ها در داخل و خارج تا حد یک آکتور مهم سیاست ارتقا داده شده است، با هر تغییر تناسب قوای سیاسی بنفع روند سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی، بنا به روحیه محافظه کارانه و مُدبذب و کاسبکارانه اش، تغییر صف میدهد. اینها مخاطبین اصلی نیروهای راست بیرون حکومت نیز هستند. تا حکومت اسلامی هست، این لایه اعم از حکومتی و غیر حکومتی و شبکه رسانه ای حامی شان، ساز شرکت در "انتخابات" و ضدیت با سرنگونی و تغییر از پائین را کوک میکنند. اما بمجرد اینکه شامه تاجر مسلک شان بوی تغییر حس کند، اولین کسانی هستند که پشت قهرمانان پوشالی دیروزشان را خالی میکنند و برای راوند بعدی آماده میشوند.

ورژن پاکستانی جمهوری اسلامی

با اینحال از نظر اقتصادی و سیاسی طیف اصلاح طلبان حکومتی و طرفدار تعامل با غرب در قیاس با طیف سرمایه داران نظامی و امپراطوری آخوندها که تراست های بزرگ اقتصادی را اداره میکنند، در موقعیت بسیار ضعیف تری قرار دارند. بویژه گسترش وحشتناک شکافهای طبقاتی در ایران و پدیده گسترده فقر و فاقه و حاشیه نشینی و معضلات ناشی از بحران اقتصادی، زمینه بحث استحاله و اصلاح طلبی حکومتی را بیش از پیش با بن بست و شکست روبرو کرده است. کارکرد موسمی این طیف صرفاً انعکاسی از بقای رژیم است. تا رژیم اسلامی هست، جناح ها و

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

سیاست مسالمت آمیز اشتراک داشته اند و به این اعتبار در قلمرو سیاست در تقابل با سرنگونی طلبی در یک اردوی واحد قرار گرفته اند. آنچه که در قلمرو سیاست این سنت های سیاسی متمایز را در کنار هم قرار داده است، مسالمت جوئی در قبال رژیم، اصلاح طلبی، استراتژی "انتخابات آزاد" و تکیه به "نافرمانی مدنی" و دفاع از "دمکراسی و حقوق بشر" بوده است.

"سوسیال دمکراسی" ایرانی

نیروهای بینابینی و سنت جمهوریخواهی - ناسیونالیستی - دمکراسی طلب تلاش کرده اند از خود تصویر جناح مرکز بورژوازی و نوعی "سوسیال دمکراسی" ایرانی را در تقابل با سنت سلطنتی بدست بدهند. در دنیای واقعی اما این ادامه تقابل تاریخی "سلطنت - جمهوری" و "مشروع - مشروطه" است. سوسیال دمکراسی در بستر اصلی و جهانی اش همراه با سرمایه داری دولتی در بلوک شرق به بن بست رسید و از نفس افتاد. دولتهای رفاه تسلیم پلاتفرم بازار آزاد شدند و در موارد زیادی در معرض به دستاوردهای طبقه کارگر گوی سبقت را از جناح راست بورژوازی ربودند. سوسیال دمکراسی در بستر اصلی اش و در کشورهای اروپا به اندازه راست آزادی مورد نفرت است. نفس عروج موقت جناح های چپ تر و مقداری دورتر از حکومت همین خط مانند سیریزا در یونان و موارد مشابه در کشورهای دیگر در متن بحران اقتصادی، بیانگر بی اعتباری سوسیال دمکراسی و محو شدن بنیادهایی بود که تاریخ سوسیال دمکراسی را از لیبرالیسم و محافظه کاری متمایز میکرد. در سیاست ایران و کشورهای تحت سلطه اما موضوع اساسا فرق میکند. خصوصیت اصلی سرمایه داری در این کشورها، که متکی به دیکتاتوری عریان برای سازماندهی خشن استثمار نیروی کار ارزان است، مجالی به رشد سنت سوسیال دمکراتیک بمعنی کلاسیک آن نداده است. برای مثال سترون بودن سندیکالیسم در این کشورها از جمله انعکاسی از فقدان یک سنت و ساختار سیاسی و حقوقی سوسیال دمکراتیک است. سوسیال دمکراسی در ایران سنت ندارد، زمینه مادی ندارد، تاریخ پرچم مؤثر هیچ بخش از بورژوازی ایران نبوده است، بآماسکه است. سوسیال دمکراسی ایرانی بعد از درهم کوبیدن انقلاب ۵۷ و بعدتر در متن راستگرایی جهانی دهه هشتاد و مشخصا بعد از پایان بلوک شرق به صحنه آمد. سوسیال دمکراسی ایرانی قبل از اینکه ادامه یک سنت جهانی و متکی به یک سنت مبارزاتی ریشه دار در جامعه ایران باشد، یک مرزبندی دست راستی با کمونیسم و انقلابیگری بود. طیف وسیع کادرهای سابق چپ که حُب "پایان تاریخ" و "پایان کمونیسم" راست افراطی بازار آزادی را قورت داده بودند، "سوسیال دمکرات" شدند! این سوسیال دمکراتهای جدید که تلاش داشتند با توتالیتریزم سابقشان در سیاست و دولنگرئی در اقتصاد مرزبندی کنند، از نظر اقتصادی تاچریست و ریگانیست و بازار آزادی و از نظر سیاسی جمهوریخواه و دمکراسی طلب و در خط مشی مسالمت جو و بشدت آنتی کمونیست شدند. ضد کمونیسم این طیف در دهه نود

یا حذف" کنترل و مدیریت کنند. به این معنا سیاست استحاله رژیم میتواند یک شانس دیگر داشته باشد. چنین روندی میتواند برای رژیم اسلامی مطلوب نباشد اما منفعت بقای نظام آنرا ضروری کند. مجموعه مشکلات کل جمهوری اسلامی و تناقضات و محدودیتهايش، تغییر تناسب قوا میان اقشار طبقه سرمایه دار در ایران، فلسفه بقای نظام اسلامی و نفرت رو به افزایش مردم از آخوند و چهره آخوندی حکومت، رشد تمایلات راست ناسیونالیستی و فاشیستی که میتواند مکمل خوبی برای جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از عظمت ایران" باشد، همینطور کشمکش های حاد منطقه ای و جهانی و فاکتورهایی که در سیاست ایران و بقای جمهوری اسلامی دخیل اند، همه اینها میتواند زمینه ساز و تسهیل کننده این نوع استحاله در درون رژیم اسلامی باشند.

ادامه دارد...

۳ اوت ۲۰۱۷

جدال آترناتیوها،

چپ جامعه و مسئله آترناتیو حکومتی

بخش پنجم

در بخش چهارم این یادداشتها به آخرین شانس استحاله و تحولاتی که رژیم اسلامی بنا به محدودیتهايش و اساسا برای مواجهه با تهدید داخلی میتواند از سر بگذراند اشاره کردیم. در طول عمر منحوس جمهوری اسلامی، هر تغییر تناسب قوایی میان جناحهای رژیم با تغییر تناسب قوا در میان اپوزیسیون راست رژیم اسلامی همراه بوده است. جریانات ملی اسلامی در اپوزیسیون همواره با تغییر موقعیت جناح متبوعشان به تحرک افتاده اند و کمابیش سیاست دفاع از جمهوری اسلامی را از طریق سیاست دفاع از یک جناح آن پیش برده اند. مسالمت جوئی و خط مشی مسالمت آمیز و اعلام برائت از "خشونت" علیه حکومت و تقابل با خط مشی انقلابی و سرنگونی طلبی تحت عنوان "سیاست خشونت آمیز"، رگه ای است که طیفهای متعدد و متناقضی را دربرمیگیرد. از رضا پهلوی وارث خجول تاج و تخت رژیم سلطنتی تا مصدقی های جبهه ملی و محافل ملیون مخالف جمهوری اسلامی، از جریانات پرو رژیمی فالانژ توده ایست که دوره ای سازمان "جمهوریخواهان ملی ایران" را سرهم بندی کردند تا محافل لائیک آن، همه در اتخاذ

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

بعضا از ضد کمونیسم جناحهای راست حزب جمهوریخواه آمریکا و تی پارتی امروز زنده تر بود. "حقوق بشر"، که دیگر اسم رمز معرفه تعلق به اردوی غرب در مقابل هر نوع چپگرایی و تلاش برای تغییر بود، تابلوی سیاسی این جریان برای "عدالتخواهی" و رفع تبعیض شد. پرچم "حقوق بشر" بعنوان یک جارگن تبلیغاتی در مقابل "حقوق انسانی" برافراشته شد تا در پُست مدرنیسم ضرب شود و از خروجی آن انواع حق براساس قومیت و مذهب در چهارچوب دنیای پسا- شوروی تعریف و "بشر" غیر جهانی و "درخود" و "برای خود" متولد شود.

"سوسیال دمکراسی" ایرانی امیدوار بود که حلقه بعدی اصلاح طلبی حکومتی و سنگری در مقابل چپ در تحولات ایران باشد. اما به زنده اصلاح طلبی اسلامی تبدیل شد. اگر سیر حرکت و عملکرد سیاسی این خط را نگاه کنید، به خاتمی و اسلافش امید بسته است و گروه فشار اساسی اصلاح طلبی حکومتی در مقابل رادیکالیسم ضد جمهوری اسلامی است. این "سوسیال دمکراسی" حتی فاقد مدرنیسم بورژوازی لیبرال و سوسیال دمکرات و جناحهایی از ملیون ایرانی است، برخلاف مشروطه خواهان یک قرن قبل مانند آخوند زاده علیه فعال مائشائی صنعت مذهب و دستگاه دین نیست، سکولاریسم شان نیم بند و مصلحتی است و "چپ" ترهایشان مرتباً تاکید میکنند که "ضد دین" نیستند بلکه لائیک اند. اگر دقت کنید اختلاف امروز اینها با رضا پهلوی اساساً برسر سلطنت و نوع حکومت است. رضا پهلوی و هوادارانش اگر مسئله سلطنت را مسکوت بگذارند در مابقی مسائل اساسی مانند استراتژی "انتخابات آزاد" و "نافرمانی مدنی" و "دمکراسی" و "حقوق بشر" و "مشی مسالمت آمیز" و تقابل با روشهای انقلابی بعنوان "خشونت" یکی هستند. "سوسیال دمکراسی" ایرانی آگاهانه اجتناب میکند خود را با این عنوان و طرفداران سنت ویلی برانت و اولاف پالمه تعریف کند، قهرمانان اینها اساساً رهبران کودتاهای موسوم به انقلاب مخملی دوران سقوط بلوک شرق مانند لُخ والسا و کاردینال کارول وویتیا و واتسلاو هاول هستند. سوسیال دمکراسی ایرانی بیشتر جمهوریخواه است و عمده نیروی این خط، باصطلاح من درآوردی خودشان در تقابل دو رُکن "جمهوریت و اسلامیت" نظام و "تقابل مدرنیسم و سنت"، نا اطلاع ثانوی به "رُکن جمهوریت" نظام اسلامی سواری میدهند.

خط ناراضی جمهوریخواهی ایرانی امروز مُنقد خاتمی و اصلاح طلبان است که شعار "ایران برای همه ایرانیان" را کنار گذاشته اند و از مواضع شان پاپس کشیده اند. فی الحال اینان در دو جهان حضور بهم میرسانند؛ پائی در اصلاح طلبی حکومتی و پائی در

آترناتیوسازی امپریالیستی دارند. اگر به رفت و آمد نیروهای درون سنت های سیاسی بورژوازی ایران توجه کنید، میبینید مرتباً صف عوض میکنند؛ از درون رژیم مغضوبین حکومتی به صف "اپوزیسیون" میپیوندند و فوراً کاربرد شغلی شان را در رادیوهای بی بی سی و آمریکا و فردا و موسسات مختلف غربی پیدا میکنند. یا نیروهائی از سنت پرو رژیمی به صفوف پرو غربی ها ملحق میشوند و برعکس سلطنت طلب و مدافع دواتشه دیروز "تمامیت ارضی ایران" مونتلف جمهوریخواه طرفدار حقوق اقوام و فدرالیسم میشود. اهداف واحد طبقاتی و سیاست های کمابیش یکسان در قبال رژیم اسلامی، این رفت و آمدها را ساده تر کرده است و انتقادات و جدالهای درون خانوادگی مانع ندیدن منافع بزرگتر واحد طبقاتی نشده است. اما با تشدید تقابل کارگران و مردم زحمتکش با جمهوری اسلامی و تشدید تقابلهای سیاسی و طبقاتی در ایران، جریان موسوم به "سوسیال دمکراسی" ایرانی بسرعت تجزیه و مُضمحل میشود. عمده نیرویشان به کمپ راست پروغربی و پروژه جایگزینی از بالا تغییر مکان میدهد. بورژوازی ایران میتواند دهها فرقه و حزب و سازمان و محفل داشته باشد اما آنچه این نیروها را در یک صف واحد بخت و بسیج میکند؛ پوسته دمکراسی، تابلوی حقوق بشر، سیاست تعامل با غرب، دفاع از اقتصاد بازار آزاد و مالکیت خصوصی بورژوائی، تلاش برای مقابله با تحرک کارگر و کمونیسم و انقلابیگری تحت عنوان "تقابل با خشونت طلبی" است.

خط مرکز بورژوازی ایران در تحولات سیاسی پیش رو به تنهایی جایگاه تعیین کننده ای ندارد. شاخه داخل کشوری این خط، نه بمعنی نیروی تشکیلاتی بلکه بمعنی اپوزیسیون مُجاز و حاشیه حکومت، در صورتی که سیر اوضاع روال کودتائی و تصفیه از درون نگیرد و فشار مبارزات توده ای و انقلابی رژیم اسلامی را در سراسر سقوط قرار دهد، میتواند این امکان را بیابد که بعنوان آخرین شانس و سوپاپ اطمینان بورژوازی و با هدف خفه کردن اعتراض انقلابی و وقت خریدن بجلو صحنه رانده شود. تمام مسئله اینست که زمانی این جریان در چهارچوب عقب نشینی حاکمیت اسلامی میتواند موضوعیت پیدا کند که دیگر خیلی دیر شده است. حرکت انقلابی و دینامیزم سلب از حکومت وقتی به شاه رضایت نمیدهد، به شاهپور بختیار هم رضایت نمیدهد. وقتی قانون بورژوازی تنها میتواند با قوه قهریه معنی پیدا کند و وقتی نیروی "حکومت اسلامی نه" قانونیت بورژوازی و حکومتش را بی اعتبار اعلام کرده است، وکلای مدافع "اجرای قانون اساسی" به ساز ناهنجاری میمانند که با یک تحرک ساده انقلابی بزیر کشیده میشوند. لذا این خط تا جمهوری اسلامی هست، به استثنای محافلی کمتر موثر، اساساً پرو رژیم و مدافع "قهر نکردن از صندوق رای" و "تمرین دمکراسی" و "رای" دادن به آخوندهای متفرقه است و وقتی رژیم اسلامی دیگر رفتنش مُسجل شده است، در ترکیبی جدید برای اعاده حاکمیت بورژوازی تجدید آرایش میکند.

راست ایران، از سُننهای سیاسی مختلف تا بقایای رژیم اسلامی، لاقبل برای کوتاه مدت، زیر یک پرچم با بسته بندی سیاسی روز، برای تقابل با راه حل چپ در جامعه بخط میشوند.

سیر کشمکش طبقاتی در ایران

"آلترناتیو سازی" امپریالیستی مدتهاست به روال کار سیاست در خاورمیانه و کانونهای بحران تبدیل شده است. دلائل این وضعیت را باید بدوا در نابودی ساختارهای دوران جنگ سرد و تغییرات جهانی جستجو کرد. روندی که بیش از پیش از یکسو حاکی از ناتوانی بورژوازی امروز برای سازماندهی یک جنبش واقعی برای آزادی و پیشرفت در همان چهارچوبهای مُحقر بورژوائی است، و از سوی دیگر فقدان یک مُدل و الگوی حکومتی نسبتاً قابل قبول در متن بحران تشدید یابنده اقتصادی جهان سرمایه داری، آلترناتیو سازی به تنها راه دخالت بورژوازی ایران در روندهای سیاسی بدل شده است. در این چهارچوب احتمال سازماندهی حرکتی کنترل شده مردمی برای اهداف خاص و کوتاه مدت اِدا" نادیده گرفته نشده و یا بالا کشیدن حرکتی اعتراضی مُستقل علیه حکومت و تلاش برای تاثیرگذاری بر آنها را از مجموعه تلاش راست ایران کنار نمیگذارم، اما اساس حرکت این بلوک طبقاتی با هر عنوانی که باشد، در چهارچوب آلترناتیو سازی قرار است پیش برود. به بیانی روشنتر، جز این افق دیگری به روی بورژوازی ایران باز نیست: همراه با بورژوازی جهانی برای اعاده سرمایه داری ایران در پروسه سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی.

اگر این تصویر را کم و بیش قبول داشته باشم، بلافاصله این سوال باید مطرح باشد که روند فوق با توجه به پیچیدگی اوضاع سیاسی در ایران و منطقه و دخیل بودن فاکتورهای منطقه ای و جهانی مهمی در سیاست ایران، میتواند بر سیر کشمکش طبقاتی در ایران تأثیرات جدی داشته باشد و مسائل متنوع و مختلفی را طرح کند. آنوقت درکی که با هر درجه کم و زیاد فکر میکند؛ روند گسترش کمی مبارزات اجتماعی از کارگران و زنان و بخشهای مختلف جامعه، در مقطعی به تغییرات کیفی و قیامهای توده ای منجر میشود، باید مقداری بیشتر فکر کند! سیر تغییر تناسب قوا به احتمال بسیار قوی از تغییرات کمی به کیفی و رشد میزان و ابعاد مبارزه توده ای پیروی نمیکند، هرچند تأثیر گسترش این مبارزات را نباید نادیده گرفت و یا بی اهمیت کرد. اما تضعیف یا تقویت فاکتورهای در کشمکش طبقاتی میتواند سرعت موقعیت را برای نیروها و جنبشها و احزابی بمعنی اخص کلمه مُساعد یا نامُساعد کند. بعنوان مثال در یک عمل کودتائی که با ضد کودتای موثری روبرو نشده است، میتواند موقتا مردم را از صحنه سیاست قیچی کند. همین عمل میتواند آغاز اعلام عدم مشروعیت حاکمیت بورژوازی و فراخوانی برای تغییر انقلابی باشد. یا یک سکنه نسبتاً موثر اقتصادی در شرایط بحران سیاسی که کل بورژوازی پاسخی بلافصل برای آن ندارد، میتواند فضای روانی منفی علیه کل نیروهای راست ایجاد کند و وضعیت

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی

بخش ششم

در بخش قبلی، به جایگاه سیاسی نیروهای بینابینی و سنت جمهوریخواهی - ناسیونالیستی - دموکراسی خواه در متن تحولاتی که جمهوری اسلامی میتواند از سر بگذراند، اشاره شد. به همراه شتاب گرفتن دور تحولات و بحران سیاسی، تجدید آرایش حکومتی در صفوف بورژوازی ایران - چه در حکومت و چه در اپوزیسیون - شدت خواهد گرفت و چه بسا سرعت این پروسه در بیرون حکومت بیشتر باشد. باید تأکید کرد که این واقعیتی قدیمی تر است که هر تغییر بالانس قدرت در هیئت حاکمه در ایران همراه است با صنفبندی جدیدی در میان جریانات و سُننهای اپوزیسیون راست ایران؛ ملی اسلامی ها و اپوزیسیون پرو رژیم همواره با قدرتگیری جناح مطلوبشان به تحرک درآمده اند و صحنه را بیشتر اشغال کرده اند، و اپوزیسیون راست و طرفداران رژیم چینج با روی صحنه آمدن سیاست اعمال فشار آمریکا و دول غربی به رژیم اسلامی در ایران.

این روال عمومی میتواند مُدتِ مُوقت دیگری ادامه یابد، اما در دوره سرنگونی قطب بندی سُننی جریانات اپوزیسیون راست ایران بسرعت رنگ میبازد و دگرگون میشود. قطب بندیهای جدید سیاسی در اپوزیسیون ایران، میان دو اردوی راست و چپ در مقیاس اجتماعی، بناگزیر شکل خواهد گرفت. سرنگونی و نفی وضع موجود و یا سرنگونی و ابقای وضع موجود؟ بعبارت دیگر، در پروسه نفی حکومت اسلامی، جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی و افقهای طبقاتی متمایز باهم وارد سرنگونی و دوره انقلابی میشوند. سرنگونی و "براندازی" در عین نقطه هدف واحد در یک مقطع زمانی برای عمده نیروهای چپ و راست که خواهان رفتن رژیم اند، آغاز افتراق و آغاز نقطه تقابل آنها نیز هست.

هر افق اجتماعی از سرنگونی چهارچوب مشخصی را بدست میدهد و از این پروسه نتایج مطلوب خویش را جستجو میکند. بعنوان مثال دولتِ مُوقتِ ضد انقلابی بورژوازی برای بفرجام رساندن قدرت طبقه حاکم و بازسازی حاکمیت سرمایه تلاش میکند و دولتِ مُوقتِ انقلابی برای اعمال قوانین انقلابی و بسیج نیرو برای انقلاب کارگری برای پایان دادن به وضع موجود. یعنی وقتی رفتن رژیم اسلامی در چشم انداز است و بستر اصلی سیاست در ایران را مجموعاً سرنگونی طلبان بجای مسالمت جویان در دست دارند، وقتی برای کل طبقه بورژوازی جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم جدید مدافع سرمایه داری و اساس وضع موجود حیاتی میشود، آنوقت بیشتر استخوانبندی نیروهای موجود در اپوزیسیون

سازی و پلان های مقدور و ممکن نهایتا ترکیب و جایگاه نیروهای این صف بورژوائی ایران را تعیین خواهد کرد.

اردوی چپ جامعه بشمول طبقه کارگر و رهبران کارگری، احزاب و جریانات سیاسی کمونیست و سوسیالیست، سازمانهای مستقل زنان، نیروهای برابری طلب و آزادخواه، جریانات و کمپینهای پیشرو و انساندوست، شهروندانی که وارد مبارزه با جمهوری اسلامی برای کسب آزادی و نفی اختناق و ارتجاع میشوند، در چنین روندی چه سیاستی باید داشته باشد؟ وقتی بورژوازی از بالا قدرت را حدادی میکند، سرگرم بودن با اعتراض در فلان کارخانه و محله و شهر، در عین مهم بودن واقعه، در چهارچوب سیاست روز خارج زدن محسوب میشود. کمونیستها در جامعه نمیتوانند ناظر و تماشای سناریوی ارتجاعي تحمیل "لویه جرگه ایران" به طبقه کارگر و کل جامعه باشند و کاری نکنند یا عملا نتوانند کاری بکنند. تجربه سال ۵۷ نباید تکرار شود. فراتر، تجربه تحمیل حکومتیهای استبدادی ملی و مذهبی در صد سال گذشته نباید در فرم و ظاهر بسیار عقب مانده تری تکرار شود. کمونیسم جامعه باید نگذارد و تلاش میکند که نگذارد.

اگر سیر اوضاع کاملا" بر وفق مراد ما باشد، یعنی فرضا" رژیم اسلامی سرجایش بنشیند و در مقابل روند اضمحلال درونی اش هیچ اقدامی نکند، مبارزات کارگری و جنبشهای اجتماعی مرتبا ارتقا یابند و انواع تشکلهای مختلف مثل قارچ سبز شوند و کسی علیه شان کاری نکند و یا خودشان را نگهدارند و گسترش یابند و چه بسا اعمال اراده توده ای کنند، و همینطور کشورهای منطقه و بورژوازی ایران بنشینند و تماشا کنند، خوب رژیم اسلامی بسرعت از درون میپاشد و قدرت سیاسی بعدی را نیروهای میگیرند که در این خواستها شریکند و برای آن مبارزه کرده اند. واقعیت اینست که روند اوضاع بسیار پیچیده و چند وجهی و مرکب خواهد بود. چه در درون حکومت و چه در بیرون حکومت نیروهای زیادی برای اعمال تغییرات مورد نظر خود و تامین منافع خود وارد صحنه شده اند. همین موضوع و رقابتهای منطقه ای و جهانی به پیچیدگی اوضاع افزوده است. این دورانی است که نیاز به یک اپوزیسیون انقلابی، مسئول، حامی جامعه، بی توهم نسبت به راه حلهای از بالا، با راه حل کارگری بحران سیاسی بیش از هر زمانی ضروری است و باید شکل بگیرد. اپوزیسیونی که هر ترکیبی داشته باشد، ناچار است برای ماندن و هموار کردن راه پیشروی کارگر و کمونیسم با مسائل مهم و حیاتی که روبروی جامعه قرار داده میشود و یا عملا" قرار میگیرد، درگیر شود و راه حل نسبتا" کم هزینه تر، انسانی تر، درازمدت تر و پیشروتری را جلوی جامعه بگذارد. این نیرو در ایندوران تنها زمانی میتواند حضورش را بطور موثر داشته باشد و قادر به رویارویی با آلترناتیو سازی دست راستی برای آینده ایران باشد که بدوا" این صلاحیت را بخود بدهد که بعنوان پرچمدار راه حل کارگری و بمثابه "آلترناتیو چپ"

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

را بنفع قبول راه حل چپ در جامعه دگرگون کند. یک نیروی کمونیستی بدون تردید و بدون فوت وقت برای ایجاد پایگاههای موثر و قدرتمند حزبی و سیاسی و تشکیلاتی و نظامی خود باید بیوقفه تلاش کند و این امروز حتی به شرط حضور و تداوم حضور در کشمکش طبقاتی بدل شده است. اما این مهم مطلقا نباید هیچ کمونیست و فعال سیاسی چپ را برای یک لحظه دچار تردید کند که در سیاست، بویژه در دوره انقلابی، الزامات تقابل با روندهای اساسی ارتجاعي باید از قبل آماده شده باشند. بدون درک این الزامات و پاسخ شایسته به آن، چپ جامعه و سنتهای سیاسی اش بطور کلی حضور موثر و نقش موثری نمیتواند ایفا کند.

برای طبقه کارگر و کمونیست ها بسیار مطلوب است که روند اوضاع اشکال کلاسیک رویارویی طبقات و جنبش های اجتماعی و قیام و انقلاب با افقهای متمایز را بخود بگیرد. بحث من اینست که این روال مطلوب هر روز بیشتر از دیروز خود را نشان میدهد و بارقه هائی از آن روی صحنه آمده است. نکته اینست که ویژگی و مختصات سیاسی سرمایه داری امروز در جهان و منطقه و ایران، مسیرهای مختلف و بعضا دهشتناک و ترکیبی دیگری را وارد معادله سیاست کرده است که در هر سناریوی گریزی از آن وجود ندارد. نمیتوان گفت "نیست" و از کنار آن گذشت بلکه باید برای آن پاسخ روشن در سیر کشمکش سیاسی - طبقاتی داشت. اگر سناریوی سیاه یکی از مخاطرات پروسه سرنگونی توسط راه اندازی جنگهای متفرقه توسط بقایای جمهوری اسلامی و نیروها و دستجاتی است که منافع محدود و ارتجاعي را دنبال میکنند، آلترناتیو سازی راست چتر عام همین سیاست در مقیاسی سراسری است که اتفاقا بسیاری از همین دستجات بی ریشه قومی و مذهبی و "رژیم سابقی" را نیز سوار قطار آلترناتیو سازی کرده است. این نیرو و مدافعان جهانی اش در هر حال در سیاست ایران حضور پر رنگی دارند. صد سال است حضور دارند و اینبار با مختصات دوران امروز و سرمایه داری قرن بیست و یکم حضور دارند. در پروسه سیاسی متکی به رژیم های کودتائی و جنگ، این نیروها اقبال بیشتری دارند و در پروسه سرنگونی از پائین، در عین اینکه در موقعیت ضعیف تری قرار دارند اما مقاومتی ضد انقلابی را برای تغییر نتیجه قیام و سرنگونی بنفع بورژوازی سازمان میدهند. دست بدست کردن قدرت در جمهوری اسلامی و بعد از آن محتمل است. در هر احتمال چه از درون و چه از بیرون، تنها ترکیب نیروهای بورژوازی ایران میتواند متفاوت باشد اما کمابیش حضور خواهند داشت. امروز شان نزول حضور این نیرو در قالب "آلترناتیو سازی" است که استخوانبندی خود را از نیروهای این طبقه در داخل رژیم و بیرون رژیم میگیرد. چگونگی آلترناتیو

بخش هفتم

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

در بخش قبلی این یادداشتها این نکته تاکید شد که روند اوضاع سیاسی آتی بسیار پیچیده و چند وجهی و مُرکب خواهد بود. تاکید کردیم این دوران بیش از هر زمانی نیازمند عروج یک اپوزیسیون انقلابی، مسئول، حامی جامعه، بی توهم نسبت به راه حل‌های از بالا، با راه حل کارگری بحران سیاسی است. اشاره شد که جامعه ایران نه بدلیل سرنگونی خواهی اکثریت عظیم مردم، نه بخاطر اقدام آنها برای سرنگونی جمهوری اسلامی - که میتواند "مسالمت آمیزترین" راه پایان دادن به این حکومت باشد- بلکه بخاطر رویدادهای جهانی و کشمکشها و رقابتهایی که منافی بسیار فراتر از جغرافیا و "اقتصاد ایران" و کشور ایران را دنبال میکنند، و جغرافیای کنونی ایران نیز یک بخش مورد مشاجره این نیروهاست، میتواند با سناریوی نوع عراق و سوریه، با سناریوی تهاجم نظامی و جنگ منطقه ای، و در صورت تداوم حکومت اسلامی با بحرانهای مانند بحران آب و بحران محیط زیست و جنگ بر سر بقا روبرو شود. لذا هرگونه غفلت در مقابل پیچیدگی اوضاع سیاسی و عدم آمادگی برای آن، و مُهمتر هرگونه توهم نسبت به جریاناتی که میتوانند بالقوه نقشی در این روند ایفا کنند، میتواند برای اردوی چپ و آزادیخواه و سوسیالیست و کمونیست جامعه هولناک و غیر قابل جبران باشد. و بالاخره این سوال کلیدی را طرح کردیم که چگونه یک نیروی سیاسی یا کمپی از نیروها، اعم از راست یا چپ، میتوانند آلترناتیو شوند؟

چگونه میتوان آلترناتیو شد؟

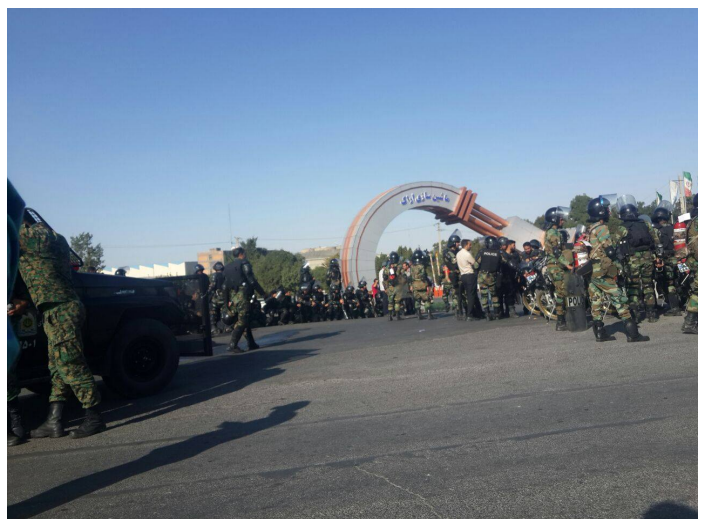
با تشدید بحران جمهوری اسلامی، مسئله "آلترناتیو سازی" میان جریانات راست اپوزیسیون بیش از پیش موضوعیت یافته است. بویژه با ورود یک دلکب فاشیست به کاخ سفید، جریانات راست در اپوزیسیون ایران، بشمول حکومتیهای تازه هجرت کرده به "مدار اپوزیسیون" برای شرکت در سناریوی آلترناتیوسازی، امیدوار شده اند. آلترناتیو سازی امروز با روندهای کودتایی و سر کار آوردن نیروئی با حمایت دول غربی در دوران جنگ سرد تفاوتی اساسی دارد. در دوران جنگ سرد توازن در دنیا برقرار بود، غرب میتواند بنا به مختصات حکومتها، طی یک چرخش سیاسی و یک پروسه نسبتا کوتاه و غیر کشدار، با قطع حمایت از جریانی و حمایت از جریانی دیگر، ورق سیاست در یک کشور را برگرداند. حتی آنجا که تغییرات سیاسی طی کودتاهای سازمان سیا و شرکای غربی صورت میگرفت، انتقال قدرت سیاسی با روندی پیچیده و نامعلوم روبرو نبود. امروز دنیا تغییر کرده است. حتی "انقلابهای مخملی" یا همان کودتاهای هدایت شده برای انتقال قدرت بعد از پایان جنگ سرد در کشورهای سابق بلوک شرق، با همان سادگی برداشتن حمایت از رژیم پهلوی و حمایت از جریان اسلامی مقدور نبود و در موارد زیادی به پروسه نسبتا کشدار سیاسی و در مواردی مانند یوگسلاوی با فروپاشی و جنگ طولانی بفرجام رسید. آمریکا از زمانی که برای تثبیت قدرت و اعاده موقعیت خود

در قابل "آلترناتیو راست" قد علم کند. جامعه ایران نه بدلیل سرنگونی خواهی اکثریت عظیم مردم، نه بخاطر اقدام آنها برای سرنگونی جمهوری اسلامی - که میتواند "مسالمت آمیزترین" راه پایان دادن به این حکومت باشد- بلکه بخاطر رویدادهای جهانی و کشمکشها و رقابتهایی که منافی بسیار فراتر از جغرافیا و "اقتصاد ایران" و کشور ایران را دنبال میکنند، و جغرافیای کنونی ایران نیز یک بخش مورد مشاجره این نیروهاست، میتواند با سناریوی نوع عراق و سوریه، با سناریوی تهاجم نظامی و جنگ منطقه ای، و در صورت تداوم حکومت اسلامی با بحرانهای مانند بحران آب و بحران محیط زیست و جنگ بر سر بقا روبرو شود. صحنه سیاست حتی اگر تماما از پائین و با تمایلات دیگری باشد، بازهم این نیروها تلاش دارند رنگ و مهر خود را بر آن بکوبند. لذا هرگونه غفلت در مقابل پیچیدگی اوضاع سیاسی و عدم آمادگی برای آن و مُهمتر هرگونه توهم نسبت به این نیروها، میتواند برای اردوی چپ و آزادیخواه و سوسیالیست و کمونیست جامعه هولناک و غیر قابل جبران باشد.

اردوی چپ جامعه در مقابل این وضعیت باید راه حلی که دارای لایه های مختلف است را داشته باشد. در این قسمت به یک سوال قدیمی در سیاست ایران برمیگردیم؛ چگونه یک نیروی سیاسی یا کمپی از نیروها، اعم از راست یا چپ، میتوانند آلترناتیو شوند؟ این نکته را در بخش بعد دنبال خواهیم گرفت.

ادامه دارد...

۱۷ اوت ۲۰۱۷



جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

موجود قرار دارند. نیروهای داخلی کشوری این سناریو میتواند از منتقدین درباری حکومت اسلامی، نظامیانی که چند صباحی است با رژیم اسلامی زاویه پیدا کرده اند، حصر کشیده ها و زندان رفته های رژیم، راست های بازار آزادی و غیره باشند که تحت حمایت و تبلیغاتی جهانی بعنوان نمایندگان منافع بورژوازی ایران قد علم کنند. این حالت اول و شرایطی است که از نظر اپوزیسیون راست ایران و در صورت تشدید تقابل جامعه با جمهوری اسلامی میتواند انتقال قدرت در ایران را میان نیروهای بورژوازی ایران بفرجام برساند. حالت دوم، سناریوی تهاجم نظامی و جنگهای منطقه ای و اعمال فشار و تحریمهای اقتصادی شدید برای فلج کردن جامعه است. شرایطی که عناصر استیصال مشخصه وضعیت سیاسی است، مردم دنبال یک "ناجی" هستند و "آلترناتیو سازی" قرار است به این وضعیت "پایان" دهد. میتوان به شق های میانی دیگری از جمله کودتا و ضد کودتا و تقابل و تسویه های درونی با اتکا به قدرت نظامی در سطح کشور و منطقه اشاره کرد. چنین وضعیت ممکن نیز پرده ای از سناریوی جنگ و تقابل نظامی است که "آلترناتیو سازی" را با دست انداز روبرو میکند اما تماما صورت مسئله آنرا خط نمیزند.

موانع واقعی "آلترناتیو" شدن

"آلترناتیو سازی" دست راستی مورد نظر آمریکا و دول غربی و امیدها و تلاشهای اپوزیسیون راست ایران با چند مشکل روبرو است:

اولا، رژیم اسلامی و حکومتهای بورژوائی امروز با حکومتهای دوران جنگ سرد تفاوت اساسی دارند. نفس حمایت تعدادی سناتور خشک مغز و فاشیست و مذهبی و متحجر یا حتی نفس حمایت آمریکا از یک نیرو یا ترکیبی از نیروها در اپوزیسیون راست ایران، شاید جمهوری اسلامی را با مشکلات جدی روبرو کند اما آنرا دچار فروپاشی یا تشتت درونی نمیکند. دیوان بین المللی کیفری در لاهه فوریه ۲۰۰۹ حکم بازداشت عمر البشیر را به اتهام ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در دارفور صادر میکند و البشیر روز بعد با پیژامه و شمشیر میان هوادارانش در خیابان حاضر میشود و میگوید: "حکم را در کوزه بگذارید" و هنوز هم سر کار است. نفس حمایت غرب از نیرو یا نیروهای در اپوزیسیون ایران و حتی حکم جلب رهبران رژیم اسلامی، اگرچه موقعیت رژیم اسلامی را در مخاطره قرار میدهد اما ضرورتا موجب تشتت و تسلیم آن نمیشود.

ثانیا، مردم ایران با هر درجه از نفرت از جمهوری اسلامی به سناریوی نابودی جامعه و عراقیزه شدن و خانخانی نظامی رضایت نمیدهند. منطق پراگماتیستی و "شر کمتر" و حفظ خانه و خیابان و مدرسه و بیمارستان به آنها حکم میکند که به وضعیت کنونی "رضایت" دهند اما از تهاجم نظامی و جنگ داخلی حمایت نکنند. نیروهای از جنس مجاهد و قوم پرستان متفرقه و آریایی های دو آتشه که از هم اکنون در شیپور جنگ و

در جهان وارد "جنگ پیشگیرانه" شد، سیاست "آلترناتیو سازی" پیچیده تر و با معضلات عدیده اعم از جنگ داخلی و سناریوی سیاه و ویرانی و فروپاشی جوامع همراه شد. یوگسلاوی، سومالی، سودان، عراق، افغانستان، لیبی و سوریه کیس هایی هستند که عمدتا هنوز مانند زخمی باز و چرکین در مقابل جهانیان هستند و رژیمهای حاصل "آلترناتیو سازی" در قیاس با حکومتهای قبلی کارنامه بمراتب ارتجاعی تر، عقبمانده تر و غیر مسئول تری دارند. جریانهای اسلامی و دولتهای انتقالی که سرهم شدند، پائی در تقابلهای دوران جنگ سرد و آنتی کمونیسم دول غرب و پائی در ابهامات بین المللی دوران پسا-جنگ سرد و بیشکلی امروز جهان سرمایه داری دارند. سناریوی سیاه و پروژه فروپاشاندن جوامع، تقسیم کشورها و "ملت" و کشور سازیها، همه گوشه هایی از تلاش برای شکل دادن به چهارچوبهایی جدید در دوره ای است که قرار است مناسبات بین المللی و روابط قدرت میان قدرتهای سرمایه داری را بازتعریف کند. "آلترناتیو سازی" دست راستی امروز ریشه در خواستههای قدیمی جنبش ها و طبقات اجتماعی ریشه دار در اقتصاد سیاسی یک جامعه سرمایه داری ندارد. کاغذ کادوی دمکراسی و ادعای صدور دمکراسی، که عمدتا با موشک کروز و جنگ و تقابلهای قومی و مذهبی همراه بوده است، ارمغانی بجز تشدید دیکتاتوری و سلب آزادی و حقوق پایه ای از شهروندان این کشورها نداشته است.

با این تجارب واقعی که هنوز از میلیونها نفر قربانی میگیرد، جریانهای راست ایران چگونه میتوانند "آلترناتیو" شوند؟ آلترناتیو بودن یا شدن را کدام مرجع به مجاهد و سلطنت طلب و ترکیب "لوبه جگره" آتی ایران اهدا میکند؟ کدام روندها باید طی شده باشند که نیروهایی از این دست بتوانند بمتاب "آلترناتیو" در جامعه قد علم کنند؟ آیا امروز هم میتوان با کمک بی بی سی و رسانه ها این و آن شخصیت اپوزیسیون را در ماه نشانند و بعنوان "آلترناتیو" و "رهبری انقلاب" به جامعه فروخت؟ آنطور که از استراتژی نیروهای دست راستی اپوزیسیون ایران قابل مشاهده و درک است، "آلترناتیو شدن" محصول جانبی و بعضا محوری حمایت غرب از نیرو یا نیروهای بعنوان جایگزین رژیم اسلامی است. یعنی فرض ناگفته و نانوشته اینست که تشدید بحران رژیم اسلامی، با تقابل رو به رشد جامعه برای سرنگونی رژیم اسلامی روبرو میشود. این پروسه میتواند برای اجتناب از قدرتگیری چپ و نیروهایی که با نظم کنونی در تناقض آشکار قرار دارند، با حمایت آمریکا و دول غربی از نیرو یا کمپی از نیروها روبرو شود که پرچمشان دمکراسی و حقوق بشر، دفاع از بازار آزاد، اعاده اساس نظم سابق است و در تقابل روشن با کمونیسم و چپگرایی برای تغییر وضع

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آترناتیو حکومتی ...

با موارد تجربه شده در کشورهای دیگر مواجه میکند. راست ایران برای دست بدست کردن قدرت سیاسی طی هر پروسه ای بناچار نیازمند یک تعیین تکلیف قطعی و خونین با چپ جامعه در یک مقیاس وسیع در دوره گذار است. شأن نزول گل تبلیغات ضد کمونیستی و ضد عمل رادیکال اصلاح طلبان حکومتی و جریانات راست ایران هموار کردن این راه است.

این نیروها در حالت اول، یعنی تشدید مبارزه مردم و جنبشهای اجتماعی با رژیم اسلامی و چشم انداز سرنگونی تنها میتوانند بعنوان موکلین بورژوازی ایران در مقابل کارگر و کمونیسم بعنوان نیروهائی که نظم موجود را اعاده میکنند ظاهر شوند. شأن این جریانات در چنین شرایطی تابعی از اینست که اردوی تغییر انقلابی نتوانسته باشند خطر و مزاحمت آنها را رفع کند، نتوانسته باشد چهارچوبهای سیاسی و ما به ازای مادی آنها را لاقط خنثی کرده باشد، نتوانسته باشد فضای تبلیغاتی و نگرانی ناسازگاری غرب با یک دولت انقلابی را منتفی کرده باشد، و مهمتر نتوانسته باشد به پتانسیل ایجاد تفرقه قومی و مذهبی فائق آمده باشد. در متن چنین محدودیتهای جدی ای، حتی در یک شرایط نسبتاً انقلابی که سرنگونی جمهوری اسلامی در چشم انداز و مسجل باشد، این نیروها در کنار بقایای جمهوری اسلامی شأن دارند که قالب اولیه حاکمیت سیاسی بعدی در ایران را شکل دهند. در حالت دوم، یعنی در یک شرایط "غیر متعارف" که از مشخصات دوران امروز است، یعنی خطر سناریوی سیاه، این نیروها و پروژه "آترناتیو سازی" شأن بیشتری دارد. وضعیتی که "روند فروپاشی جمهوری اسلامی به یک جنگ و کشمکش داخلی کشتار و کمابیش دائمی، ترکیب پیچیده ای از ملوک الطوائف نظامی، اشغال خارجی و تجزیه جغرافیایی و بعضاً قومی کشور منجر گردد". نیروهای متشکله "آترناتیو سازی" عمدتاً از مجاهدین تا قوم پرستان و آریائی های فاشیست و اسلاميون تازه "اپوزیسیون" شده، بازیگران چنین سناریویی هستند.

پاسخ به چند سوال واقعی

آیا نیروهای راست اپوزیسیون ایران اصولاً راه دیگری برای قدرتگیری دارند و به این اعتبار "آترناتیو سازی" یا هر نام و روند سیاسی دیگری از موضع اجتماعی و طبقاتی نیروهای راست ایران امری جدید و یا تناقضی در خود است؟ مگر نه اینست هم خانواده های اینها در اکثر کشورهای جهان به همین طرق و با حمایت جهانی - حال در هر شکل آن - بقدرت میرسند؟ و یا آیا ناسیونالیسم پرو غرب و ناسیونالیسم ایرانی که "حفظ تمامیت ارضی ایران" از وجوه کلیدی هویت سیاسی آنست، در چنین پروسه ای شریک میشود؟ آیا جریانی مانند حزب دمکرات کردستان ایران که سنتاً نماینده بورژوازی گرد بوده است به جرگه نیروهای سناریوی سیاهی از قبیل قوم پرستان متفرقه و مجاهدین پیوسته است؟ آیا همین تناقضات و مواردی از این دست نمیتواند پروژه "آترناتیو سازی" دست راستی را با

حمله نظامی می دمد و روی بحران سازی در مرزها سرمایه گذاری میکنند، با کمترین حمایت داخلی روبرو هستند و اتفاقاً به استحکام و بقای رژیم اسلامی نیرو میدهند. این جریانات تنها در صورتی میتوانند بازیگری از میان صدها هم جنس خود در سیاست ایران باشند که آمریکا و ائتلاف ارتجاع منطقه از چهارگوشه ایران جنگ و تقابل قومی و مذهبی را راه انداخته باشند و حکومت مرکزی قدرت اعمال حاکمیت را بر بخشهای مختلف بصورت دوفاکتو از دست داده باشد. در فقدان چنین وضعیتی استراتژی این نیروها آب در هاون کوبیدن است. در ایران نه "انقلاب مخملی" محلی از اعراب دارد و نه میتوان "آنگ سان سوچی ایرانی" را جای ولایت فقیه بعنوان مظهر دمکراسی و حقوق بشر نشانند. هر پروسه سیاسی که حضور ریموت کنترلی و نمایشی مردم را مبنا قرار دهد، بسرعت سدها را میشکند و به سبلی غیر قابل کنترل بدل میشود.

ثالثاً، پروسه انتقال قدرت به جریان اسلامی خمینی - بازرگان در ایران قابل تکرار نیست. دوره عوض شده است. اینکه یک جریان حاشیه ای در متن معادلات بین المللی جنگ سرد توانست این فرصت را یکبار دیگر بدست آورد، به معنی نسخه ای برای تمام فصول در سیاست ایران نخواهد بود. "آترناتیو" شدن برای مجاهد و نیروهای کمپ راست اپوزیسیون ایران، در مقابل مقولات کلیدی مانند "سازماندهی و رهبری"، کسب "هژمونی" و "پیروزی نظامی" در متن یک خیزش عمومی سرنگونی طلبانه طرح میشود. نه مجاهد، نه رضا پهلوی، نه ملیون متفرقه و نه اسلاميون مغضوب شده، قرار نیست و نمیخواهند و نمیتوانند بنا به ماهیت اهداف سیاسی و طبقاتی شان در چنین موقعیتی قرار گیرند. نیروهائی که اساس هویت سیاسی و خط تبلیغاتی شان را به تقابل با انقلاب و تغییرات ریشه ای قرار داده اند، قرار نیست در مقام "رهبران و سازماندهندگان" یک انقلاب، یک شورش، یک جنگ توده ای، و حتی کودتا علیه رژیم اسلامی ظاهر شوند. اینها قرار است در شرایطی که رژیم اسلامی در آستانه سقوط است بعنوان نیروی جایگزین و "آترناتیو" حی و حاضر باشند و اسباب و لوازم و وجنات "آترناتیو" بودن را فراهم و از کاندیدهای صف اول حکومت بعدی در ایران باشند.

رابعا، تناقضات میان سُنتهای سیاسی در اپوزیسیون راست ایران، رشد سیاسی و خودآگاهی جامعه در قیاس با دوره انقلاب ۵۷، حضور آفق سیاسی و نیروهای مُعرفه متمایز در سیاست ایران، و در یک کلام قطبی بودن شدید آفقیهای اجتماعی و طبقاتی، پروژه "آترناتیو سازی" دست راستی را با موانع بسیار بیشتری در قیاس

جدال آلترناتیوها، چپ جامعه و

مسئله آلترناتیو حکومتی ...

تناقضات خردکننده و نهایتاً شکست روبرو کند؟

واقعیت اینست که هر سنت سیاسی بورژوازی به معنی اخص کلمه تلاش دارد خود را به بستر سیاسی و اقتصادی مُعرفه و جهانی و قابل فهم در اذهان توده مردم وصل کند و تصویر کمابیش تعریف شده ای در قلمرو اقتصاد و سیاست و حکومتداری بدست دهد. ناسیونالیسم ایرانی بعنوان یک بستر و گرایش اجتماعی ریشه دار سیاسی در تاریخ معاصر ایران، بنا به خصلت ایدئولوژیکی توسعه طلبانه و شوونیستی آن، همواره در تناقض با ناسیونالیسم قومی و مرکزگرای قرار داشته است. تناقضی که تاریخاً با سرنیزه و چکمه و سرکوب پاسخ گرفته است. امروز بی آفتاب سلطنت طلبی و اعاده رژیم سلطنتی در ایران و فقدان یک رهبری سیاسی نسبتاً لایق در این صف و همینطور سیل انتقادات به عملکرد رژیم پهلوی، امثال رضا پهلوی را به سازشی تاکتیکی با قوم پرستان سوق داده است. همینطور تناقض و تقابل تاریخی "مشروع- مشروطه" و "سلطنت -جمهوری" که خود را در تناقض و تقابل صوری جمهوریخواهان و سلطنت طلبان بازتاب میدهد، رضا پهلوی و ناسیونالیسم پرو غرب را به این موضع کشانده که موقتا داعیه سلطنت و شاه شدن را کنار بگذارد و در ائتلافی با قوم پرستان، جمهوریخواهان، ناسیونالیستهای متفرقه و اصلاح طلبان حکومتی پرتاب شده از حکومت قرار گیرد. موضع سیاسی جریاناتی مانند حزب مشروطه ایران و رضا پهلوی مبنی بر ایستادن کنار جمهوری اسلامی در صورت حمله نظامی به ایران با شعار "اول ایران"، که توسط داریوش همایون فرموله شد، مُنعکس کننده شکنندگی اتحاد امروز آنها با قوم پرستان و نیروهای طرفدار رژیم چینی است. واقعیت دیگر اینست که سلسله پهلوی تاریخاً با زور و کودتا و حمایت نظامی غرب در ایران سرکار آورده شد و بدون حمایت غرب نمیتوانست و نتوانست سرپا بماند. موقعیت نابسامان و درهم ریخته امروز سلطنت طلبان و ناسیونالیستهای طرفدار رضا پهلوی، سیاستهای موسمی و بی ثبات و پاندولی این جریان راجع به تحولات درون رژیم، رُشد تمایلات روزافزون فاشیستی و آریائی در صفوف این جریان، بی آفتاب پهلوی برای احیای "عظمت ایران" و اعاده رژیم سابق، قویتر شدن دستجات قوم پرست و فضای سیاسی و افسوسگرا در منطقه و جهان، همه فاکتورهائی هستند که رضا پهلوی و جریان مُنتسب به وی را به هر پروژه ای مُتمایل میکند. نفس اینکه مریم رجوی و رضا پهلوی برای دیدار با امثال مک کین و جان بولتون و فاشیستهای هیئت حاکمه آمریکا دست و پای همدیگر را لگد میکنند، اگر از یکسو بیانگر نزدیک شدن افق و یا بی آفتاب مشترک جریانات متفرقه راست در ایران است، از سوی دیگر منعکس کننده ناتوانی بورژوازی ایران برای بدست

دادن تصویری استراتژیک و واقعی برای تغییر سیاسی در ایران است. لچک و سر وضع خواهر زینبی خانم رجوی و کراوات آقای رضا پهلوی با شعار و ترجیح بند سیاسی "خداوند نگهدار ایران باد" و تملق گوئی اسلام و آخوند و پاسدار، تمایز سنت ناسیونالیستی سیاسی رضا پهلوی و سنت اسلامی مجاهدین، در دنیای امروز در پروژه "آلترناتیو سازی" همدیگر را بازیافته اند. امروز رضا پهلوی زیر فشار سنت "دفاع از ایران" خود را در مقابل حمله نظامی به ایران تعریف میکند اما زمانی که آمریکا و دول غربی سیاست رژیم چینی را در دستور بگذارند، رضا پهلوی بخاطر اینکه از صف آریائی های دواتشه طرفدار سلطنت عقب نیافتد از مریم رجوی و قوم پرستان در حمایت از رژیم چینی دواتشه تر خواهد شد. بورژوازی ایران و بستر اصلی ناسیونالیسم ایرانی تاریخاً در معیت و نوکری دولتهای غربی دستش بقدرت رسیده و تاریخاً شریک و تامین کننده منافع سرمایه داری بوده است. در اوضاع و احوال مشخص دنیای امروز و در متن بی آفتاب سیاسی گل بورژوازی ایران در اپوزیسیون، مسیر سیاسی دیگری به روی آنها باز نیست. به همین دلیل نمایندگان رضا پهلوی همواره در کنفرانسهای آلترناتیو سازی حضور دارند و تلاشهای اخیر وی، و حتی تقابل با نیروهای درون صفوف خویش بر سر دفاع از و اعاده سلطنت، حتی اگر در آرزوی شاه شدن هر شب خواب ببیند، مُوید این واقعیت است. ویتترین سیاسی "آلترناتیو سازی" دست راستی که سنتهای سیاسی متضاد و مُختلف را بسیج کرده است، نه روی ویژگیهای تاریخی هر سنت سیاسی، بلکه روی شکل دادن به نیروئی نسبتاً قابل قبول در لایه های مُرفه جامعه ایران و بقایای رژیم اسلامی و قابل حمایت میان بورژوازی جهانی شکل گرفته و صیقل داده میشود؛ "انتخابات آزاد، دموکراسی و حقوق بشر، بازار آزاد، آنتی کمونیسم، سازگاری با غرب، حفظ اساس نظم کنونی، بند و بست با نیروهای نظامی و آخوندها، بند و بست با جریانات اسلامی و دستجات قومی". همه و هر کدام میدانند که به تنهایی نیروئی برای جایگزینی رژیم اسلامی نیستند، لذا امروز همه قرار است برای عقب نماندن از غافل خود را به نوعی با "پروژه روز" وصل کنند، شکافها و تمایزات قدیمی را به روند سیاسی بعد واگذار کرده اند.

در مورد حزب دمکرات کردستان ایران که سنتاً جریانی بوده است که مُدافع آخوندهای سنی و خوانین و بعدتر بعنوان نماینده بورژوازی گُرد در سیاست ظاهر شده است، صورت مسئله تغییر کرده است. اولاً امروز بستر عمومی تر ناسیونالیسم گُرد و منافع بورژوازی گُرد نه توسط حزب دمکرات بلکه توسط "اصلاح طلبان کرد" نمایندگی میشود. امری که رهبری حزب دمکرات مدتها نتوانست آنرا درک کند و حتی بعضاً در تقابل با آن قرار گرفت. گرایش و جریانی در حزب دمکرات، شاخه آقای خالد عزیزی، تلاش کرده خود را با این چهارچوب منطبق کند. شاخه دیگر، خط آقای هجری، تماماً به فدرالیسم و پروژه قوم پرستان و مدافعان رژیم چینی پیوسته است. ناسیونالیسم گُرد

جدال آترناتیوها، چپ جامعه و

جدال آترناتیوها؛

سوسیالیسم یک انتخاب است!

مسئله آترناتیو حکومتی ...

بخش هشتم

امروز بیش از هر زمان منافعش و موقعیتش در همراهی با بورژوازی ایران است و فی الحال این پرچم را اصلاح طلبان گرد نمایندگی میکنند. هم جیتی و شبه ائتلاف "احزاب کردی" و اسلامی در کردستان ایران و جست و خیزهای دستوری، قوی شدن روز بروز عنصر قوم پرستی و نفرت پراکنی ملی و قومی میان آنان، همراهی این نیروها و دفاع پرشور بخشی از آنان از حمله نظامی به ایران و سکوت مصلحتی بخشهای دیگر، از یکسو ادامه زندگی سیاسی در شکاف دولتها است و از سوی دیگر مُتأثر از تحولات منطقه و بن بست پروژه اصلاح طلبی اسلامی در ایران است. حزب دمکرات بیش از هر زمانی به سمت قوم پرستی و اسلام و اتحاد با اسلاميون متفرقه چرخیده است و تلاش دارد راسا قوم پرستان کردستان را در پروژه "آترناتیو سازی" نمایندگی و رهبری کند. طنز تاریخ اینست که همواره ناسیونالیسم قومی خود را قربانی سیاستهای ناسیونالیسم عظمت طلب و شوونیست معرفی میکرد اما سیاستش امروز با فاشیستهای دو آتشف آریایی در پروژه رژیم چینج و "آترناتیو سازی" منطبق شده است.

جامعه هشتاد میلیونی ایران با معضلات پیچیده اجتماعی بیشماری روبروست. مسائلی مانند فقر، بیکاری، اعتیاد، تن فروشی و محصولات جانبی آن شاخص هائی برای محک زدن توان یا عدم توان جنبش ها و نیروهای سیاسی مدعی قدرت هستند. در کنار این معضلات بزرگ باید به اختناق و پایه مادی آن و نیازی که اختناق و دیکتاتوری عریان را بازتولید میکند، به قوانین و مناسبات حقوقی و اجتماعی مبتنی بر تبعیض و نابرابری، و به شبکه زندانها، دادگاهها و ارگانهای متفرقه سرکوب که این مجموعه را پاسداری میکنند، نیز اشاره کرد. این مسائل از جنبشهای اجتماعی مختلف پاسخ های متفاوتی میگیرند. بعلاوه، مسئله زن در جامعه ای که نفس زن بودن در آن جرم است؛ مسئله مذهب در جامعه ای که نظام حاکم در آن منبعث از مذهب است و مردمش دل خونی از نهادها و باندها و مافیای مذهبی دارند؛ و خواست آزادی و برابری و رفاه که در طول تاریخ به واژه های مقدسی در فرهنگ سیاسی مردم بدل شده است؛ از جنبشهای اجتماعی مختلف پاسخ های متفاوتی میگیرند. و بالاخره باید از مسائل خود ویژه و سوالات محوری که در هر جامعه در حال تحول رنگ خود را به کلیت مبارزه و کشمکش سیاسی و طبقاتی میزنند، نام برد. مسائلی مانند بافت جوان جامعه ایران و کشمکشی دائمی بین گذشته و آینده، خطر جنگ و ویژگیهایی که سیاست و تحول سیاسی در دوران جنگ میتواند بخود بگیرد، عنصر استیصال و امید در روانشناسی اجتماعی و نقشی که بعنوان نقطه مساعد یا نامساعد برای این و یا آن جنبش سیاسی میتواند ایفا کنند.

کشمکش سیاسی و طبقاتی در ایران با روندهای خطرناک و پیچیده ای روبرو است و سیاست "آترناتیو سازی" علیرغم تمام معضلاتش یک تهدید جدی در سیر پیشروی کارگر و مبارزه برای آزادی و برابری است. اردوی چپ جامعه؛ کمونیسم و کارگر، آزادیخواه و فعال رفیع تبعیض نمیتواند این روندها را نبیند و در مقابل آن سنگری محکم و تعرضی بپا نکند.

ادامه دارد...

۲۰۱۷ سپتامبر ۷

سیاست در ایران و کشمکش برسر قدرت سیاسی نه مسابقه ملکه زیبایی است، نه صرفا عوامفریبی و شعبده بازی سیاسی بورژوازی. نه قسم خوردن به آرمانها و عقاید درست است، و نه قرار است تاریخ طی پروسه ای حقانیت خود را بطور "اجتناب ناپذیری" تحمیل و دیکته کند. این جنگی واقعی است که باید به نفع این و یا آن طبقه متخاصم اجتماعی خاتمه پیدا کند. همانطور که تاکنون جمهوری اسلامی با جنگ روزمره با مردم و مخالفین اش سر پا مانده است، همانطور که هیچ حکومتی با زبان خوش قدرت را به مردم و طبقه کارگر واگذار نمیکند، آینده ایران و حکومت آتی نیز از دل یک مجموعه پیچیده سیاسی و یک کشمکش حاد عبور میکند. نه فقط تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی بلکه رقم زدن آینده جامعه ایران و سرنوشت نسلهای متمادی و کودکانی که امروز بدنیا می آیند، در گرو وارد شدن به کشمکش و مبارزه ای حاد و پیچیده برای گرفتن قدرت سیاسی، برای

**کارگران در اعتراضات جاری به
مجمع عمومی متکی شوید!
جنبش مجمع عمومی کارگری
را تقویت و دامن بزنید!**

جدال آلترناتیوها؛

سوسیالیسم یک انتخاب است...

نگهداشتن قدرت، و برای سازمان دادن جامعه ای انقلابی و آزاد و مرفه است که با کل میراث گذشته ارتجاع و اختناق تعیین تکلیف کند. جنگ بر سر آلترناتیوها و تحركات نیروهای اپوزیسیون ایران در این چهارچوب معنی دارد. چهارچوبی که تحت شرایط معین منطقه ای و جهانی به سمت تعیین تکلیف نهائی می‌رود و همه نیروهای درگیر را به حرکت واداشته است. جنگ و کشمکش میان نیروهائی که میخواهند به عناوین مختلف گذشته و وضع موجود را بازسازی و مرمت کنند و نیروهائی که تلاش دارند کل وضع موجود را به طرق انقلابی زیر و رو کنند. باید اضافه کرد که زمین سیاست برای طرفین درگیر نه یکسان است و نه طرفین از امکانات مشابهی برخوردارند.

پاسخ به سوالی پایه ای

آیا کل تحركات دول غربی، تهدیدات نظامی و جنگی و تشدید تحریم اقتصادی، آلترناتیو سازی و پول خرج کردنهای بیشمار برای سرهم بندی نیروی جایگزین، تروریسم و انواع عملیتهای مشابه، صرفا اعمال فشار برای تغییر رفتار رژیم اسلامی است و هدفش را مثلا رفع تهدیدهای جمهوری اسلامی و یا جلوگیری از اتمی شدن آن قرار داده است؟ آیا این تهدیدات و مجموعه این فشارها تلاشی برای جلوگیری از انداختن نیروهای پرو غرب در حاکمیت اسلامی و جابجائی هائی کنترل شده است؟ یا نه، مجموعه کشمکشهای دو اردوی تروریسم دولتی و اسلامی، تحولات جهانی و منطقه ای، و تشدید بحرانهای داخلی حکومت و وحشت از آینده ای نامعلوم بر این دلالت دارد که پایان جمهوری اسلامی بعنوان نگهبان موقت سرمایه داری ایران بدنبال انقلاب ۵۷ فرا رسیده است؟

کسانی که فرض اول را قبول دارند، در تمام سطوح تحلیل دیگری از سیر اوضاع سیاسی و مختصات این جدالها دارند. و نتیجتا پراتیک شان نیز تابعی از این خواهد بود که جمهوری اسلامی ماندگار است. فرض اعلام شده و اعلام شده شان این است که جمهوری اسلامی راسا - و دستکم نیروهائی در درون آن- موانع تطبیق خود با دنیای پیرامون را رفع میکند. فرض شان اینست که کل این جدالها در قلمرو پروپاگاند و اعمال فشار است و مدافعین پروسه اعمال فشار بر جمهوری اسلامی نیز دنبال سهمی بعنوان نیروهای طبقه حاکم در ایران برای آینده این تغییرات کنترل شده اند. فرض و تحلیل اینها بی پایه است. ما بارها اعلام کرده ایم که چنین فرضیه ای بر توهم و امید به حفظ این نظام استوار است. تاریخ نیز این حکم را باثبات رسانده است.

باید در نظر داشت طی این سالها پروژه های مختلفی آمدند و رفتند و شکست خوردند. از پروژه "تغییر از درون" تا دیپلماسی تروریستی و جنگ نیابتی و غیره هیچیک محصولی جز شکست ببار نیاورده اند. جامعه ایران نه فقط کنترل نشده و مردم به این حکومت رضایت نداده اند بلکه رویدادهای منطقه و جهان امکان عینی خیزش توده ای در ایران را بیش از پیش واقعی کرده است. کشمکش اردوهای تروریستی در متن رویدادهای منطقه به مراحل تعیین کننده رسیده است. با تضعیف اسلام سیاسی ضد آمریکا و مبتنی بر تروریسم اسلامی، برای دول غربی امکان تحمیل تناسب قوای جدیدی به کل این جنبش و از جمله جلوگیری آلترناتیو اسلام پرو غربی را عینی کرده است. سلاحی که به همان اندازه ضد کمونیست، ضد کارگر، ضد آزادی و برابری، و ضد روندهای پیشرو و سکولار در خاورمیانه است. ما فرض مان اینست که در ایران مردم حکومت اسلامی را می اندازند. جنبش کمونیسم کارگری یک نیروی عینی سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی است و امروز خیزش توده ای و انقلاب کارگری علیه چنین حکومتهایی بیش از هر زمان واقعی و عینی است. در اینجا بحث این نیست که آمریکا و دول غربی بطور قطع وارد یک پروسه رژیم چنج و تغییر رژیم از طریق جنگ شده اند. هنوز پروسه های مختلفی در سازش با حکومت اسلامی ممکن اند. رژیم اسلامی علیرغم هارت و پورت هایش وقتی احساس خطر جدی کند از بسیاری از "خطوط قرمز" عبور میکند. با اینحال جمهوری اسلامی برای غرب دیگر حکومتی نیست که بتوان آنرا بطرق تاکتونی رام کرد.

جمهوری اسلامی در متن بن بست های همه جانبه راه زیادی به رویش باز نیست و مهمتر تقابل غرب با اسلام سیاسی ضد آمریکائی و تامین منافع استراتژیک منطقه ای و جهانی، به روند تقابل شدیدتر میدان میدهد و امکان عینی این تقابل را بیش از پیش فراهم کرده است. بنا براین، دول غربی و اردوی تروریسم دولتی، علیرغم تناقضات، محدودیتهای و کشمکشهای درونی، در تلاش است در متن رویدادهای منطقه، یا رژیم اسلامی را به موضع تسلیم بکشاند و یا کارش را تمام کند. به این معنا پروسه تضعیف رژیم، تحریمهای اقتصادی، تروریسم هوائی، کوتاه کردن دستهای تروریسم اسلامی در منطقه، آلترناتیو سازی و روندی که در جریان است، جملگی این وجه تحولات را بیش از پیش برجسته میکنند. مساله اینجاست که حتی اگر کل رویدادهای منطقه و سیر تضعیف اسلام سیاسی ضد آمریکائی هم نبود، جامعه ایران حکومت اسلامی را نمی پذیرفت و جمهوری اسلامی نیز توان یک سازش پایدار با مردم در ایران را نداشت. به این معنای پایه ای، سرنگونی رژیم اسلامی توسط مردم و از پائین همواره خطری علیه حکومت اسلامی بوده و هست. این امر امروز در واقعیات جدیدی ضرب شده و جابجائی ها در اپوزیسیون بورژوائی ایران و تلاشهای ارتجاع بین المللی بمنظور شکل دادن به یک آلترناتیو دست ساز جملگی بر همین واقعیت تکیه دارند.

جدال آلترناتیوها؛

سوسیالیسم یک انتخاب است...

آلترناتیو بورژوازی

راه حل بورژوازی برای بعد از جمهوری اسلامی ماهیتا با راه حل‌های تاقوننی اش مبنی بر ایجاد تغییراتی در درون رژیم و سازگاریش با دنیای بیرون تفاوت عمده ای ندارد. در تلاشهای قبلی عنوان میشد که فضای فرهنگی بدرجه ای گشوده شود، رابطه با آمریکا و غرب بازسازی شود، جمهوری اسلامی به جامعه جهانی بازگردد، رژیم اسلامی از تروریسم و چوب لای چرخ گذاشتن سیاستهای غرب در منطقه دست بردارد، ملزومات امنیت سرمایه و سرمایه گذاری و صدور سرمایه و انتقال تکنولوژی فراهم شود و دورنمای یک گشایش اقتصادی و فعالیت در بازار جهانی گشوده شود. جمهوری اسلامی از دوره رفسنجانی تاکنون تلاشهایی در جلب سرمایه و تسهیلات سرمایه گذاری با تهاجم به موقعیت طبقه کارگر و حقوق ناچیزش انجام داده است. اما اقدامات اقتصادی رژیم اسلامی در قیاس با نیازهای بازسازی سرمایه داری ایران ناچیز محسوب میشوند و مهمتر پاسخگوئی به ریشه های سیاسی بحران اقتصادی، یعنی پوست انداختن ایدئولوژیک جمهوری اسلامی هیچگاه در ظرفیت این حکومت نبوده و نیست. آلترناتیو بورژوازی در شکل اولیه اش بر این فرض مبتنی بود که طی چند مرحله پوست انداختن جمهوری اسلامی با حکومتی روبرو هستیم که با شکل اولیه اش شباهتی نخواهد داشت. یعنی حکومت اسلامی پروسه ای را آغاز میکرد که نیروهای دیگری از طبقه بورژوازی آنرا به پایان میبردند. این پروسه شکست خورد اما هدف آن سر جای خود باقی است. آلترناتیو بورژوازی شامل بورژوازی بیرون حکومت و بورژوازی بین المللی، در پروسه آلترناتیو سازی اهداف کمابیش یکسانی را تعقیب میکنند. پیاده کردن این هدف می تواند اشکال مختلفی بخود بگیرد.

چنین حکومت فرضی، مستقل از اینکه چقدر دوام خواهد آورد؛ نفس پروسه تثبیت اش با چه معضلاتی روبرو است؛ چه جنایاتی باید در این راه بکند و از روی چه کسانی و چه جنبشهایی باید رد شود؛ ماهیتا حکومتی مبتنی بر اختناق و تبعیض و نابرابری خواهد بود. ارتجاعی که اینبار در زورق "جمهوری"، "دمکراسی" و "حقوق بشر" بسته بندی میشود. چنین حکومتی با هر ترکیبی، با هر وعده و وعیدی و با هر رنگ پرچم و تابلویی، نه می خواهد و نه میتواند به مسئله فقر جواب دهد، نه به مسئله آزادی و برابری. نه کاری به فعال مایشائی مذهب و قدرت نهادهای مذهبی دارد، نه میتواند به سوالات اجتماعی از قبیل اعتیاد، تن فروشی و فلاکت اقتصادی پاسخ دهد. نه میتواند تحمل آزادیهای سیاسی و ایجاد سازمانهای کارگری و فعالیت آزادانه کمونیستها و احزاب سیاسی را داشته باشد، و نه به اساس مختصات سرمایه داری در چنین

کشورهایی که مبتنی بر استثمار نیروی کار ارزان و دیکتاتوری عریان است حتی خراشی وارد خواهد کرد. آلترناتیو بورژوازی بعد از جمهوری اسلامی، مستقل از تغییرات جزئی و اجتناب ناپذیر آن برای تحمیل به مردم، در اساس با ارتجاع اسلامی تفاوتی ماهوی نخواهد داشت. ارتجاعی که توسط پیناگون و موشک کروز و ائتلاف ناتو سر کار بیاید با اسلاف خود در منطقه از جمله در عراق و افغانستان و لیبی و غیره تفاوت چندانی نخواهد داشت.

آلترناتیو کارگری

ما بعنوان کمونیست کارگری، بعنوان گرایش رادیکال طبقه کارگر و جامعه، همواره راه حل مان در تقابل با بورژوازی یک حکومت سوسیالیستی است. این راه حل امروز از یونان تا اسپانیا و از ایران تا مصر و در کل جهان سرمایه داری تنها راه واقعی آزادی و رفاه و سعادت اکثریت عظیم مردم است. حتی بورژواها در جامعه سوسیالیستی با کار و زندگی شرافتمندانه میتوانند به آدمیت خود برگردند. اما این آلترناتیو در شرایط مشخص معنی ویژه و کنکرت خود را دارد و میتواند و باید بعنوان راه حل واقعی رفع اوضاع کنونی و کلیه معضلاتش عروج کند. تغییر جمهوری اسلامی میتواند به طرق مختلفی عملی شود. کودتا، بند و بست از بالا، جنگ امپریالیستی، جنگ انقلابی، قیام توده ای و انقلاب کارگری همه میتواند راههای تغییر رژیم کنونی باشد. مسئله اینست که راه حل راست و بورژوائی به حکومتی از همین دست ختم میشود و راه حل کمونیستی و کارگری میتواند به حکومتی تماما متفاوت و جامعه ای آزاد منجر شود.

بحث ما اینست که جدال برسر آلترناتیوها و تلاش برای جایگزینی جمهوری اسلامی در اساس جنگی برسر قدرت سیاسی میان جنبشهای متخاصم و متمایز اجتماعی و طبقاتی است. این جنگ در دوره های بحران حاد میشود و ویژگی آنرا مشخصات دوره های بحرانی و انتقالی تعیین میکند. اما نفس جنگ ماهیتا همان است. مردم اگر جمهوری اسلامی را نمیخواهند از سر شکم سیری نیست. مردم از این حکومت و سلب زندگی عادی و هویت فردی و اجتماعی و سلب هویت از نصف جامعه یعنی زنان به تنگ آمده اند. مردم از فشار فقر و فلاکت و گسترش جنایت و تن فروشی و اعتیاد و فروش اعضای بدن و کمبود پایه ای ترین مایحتاج زندگی خود به تنگ آمده اند. مردم از زورگویی و باجگیری و سرکوب و اعدام و زندان و تحقیری که روزمره بر آنها اعمال میشود به تنگ آمده اند. اکثریت عظیم مردم، طبقه کارگر، اکثریت عظیم زنان و نسل جدید میخواهند زندگی کنند، آزادی میخواهند، حرمت میخواهند، حقوق میخواهند، رفاه میخواهند، آینده میخواهند و بورژوازی اسلامی نمیگذارد. اساس نقد بورژوازی اپوزیسیون به رژیم اسلامی دردهای بیشمار مردم و کارگران و محرومان در جامعه ایران نیست. مشکل آنها رابطه شان با قدرت، جایگاه شان در نظام سرمایه داری کنونی، تعریف مناسباتی مبتنی بر دادن حق آنها از کل استثمار

جدال آترناتیوها؛

سوسیالیسم یک انتخاب است...

طبقه کارگر و ثروتهای باد آورده، و شریک شدن شان در بساط لفت و لیس کنونی است. کل راه حلهای این بورژوازی و مشغله های سیاسی شان چیزی جز این نمیگردد. کسانی که روزی پشت خامنه ای و روزی پشت سر این و یا آن بخش حکومت جنایتکار اسلامی اند و امروز پشت پنتاگون به خط شده اند، نمیتوانند مبشر یک ذره آزادی برای مردم باشند.

مسئله امروز اپوزیسیون کمونیستی کارگری و اردوی انقلابی و آزادیخواه صرفاً افشای این نیروها نیست. بدون تردید باید ماهیت ضد انسانی، ضد کارگری، ضد جامعه این جریانها دست راستی بیوقفه افشا گردد. باید این نیروهای ارتجاعی را در صحنه سیاسی ایزوله کرد. سوال اما شکست سیاسی آنها در پروسه ای است که قرار است برای چند دهه متمادی سرنوشت دهها میلیون انسان را رقم بزند. سوال وارد شدن همه جانبه به جنگی است که در خانه همه را میکوبد و سرنوشت این جنگ تعیین میکند که سهم انسان امروز و نسلهای فردا از آزادی و زندگی و حرمت چه باشد. به این اعتبار، در این دوران ویژه و پیچیده، باید آترناتیو کارگری قد علم کند.

اولین مشخصه این آترناتیو اینست که ایران چلبی و غنوشی و طنطاوی نمیخواهد. مردم و طبقه کارگر و کمونیستهای ایران این پروژه های آترناتیو سازی را با عزمی جزم شکست خواهند داد. دومین مشخصه ایندوران پیچیده اینست که کمونیسم کارگری و طبقه کارگر و اردوی آزادیخواهی در صورت وقوع جنگ و

تحمیل آترناتیو دست راستی و سرهم بندی شده صحنه را واگذار نخواهند کرد. نه در این راه و رسم شریک میشوند، نه آنرا برسمیت میشناسند و نه در مقابل آن سکوت میکنند و در صورت تحمیل آن وارد جنگ برای سرنگونی چنین حکومتی خواهند شد. و بالاخره اینها هنوز کافی نیست. هنوز اعلام مخالفت و اعلام تقابل و اعلام جنگ با خود جنگ فرق دارد. ما نمیتوانیم به بورژوازی برای بقدرت رسیدنش انتقاد کنیم. ما نمیتوانیم به کودتاچی ها برای عمل کودتا انتقاد کنیم. ما نمیتوانیم به بورژوازی درس اخلاق و فرهنگ سیاسی بدهیم. اینها عمری روضه "تمرین دمکراسی" و "تحمل همدیگر" و "تلرانس" خواندند و حالا بنا به ماهیت واقعی شان سر از دالانهای پنتاگون و سالن های بند و بست علیه مردم ایران در آوردند. اینها ماهیتا همین اند، بورژوازی همین است، توهمی نباید داشت. باید در مقابل جنگ آنها علیه طبقه کارگر و اکثریت عظیم مردم جنگ خود را سازمان دهیم. باید در مقابل آترناتیو بورژوازی آترناتیو کارگری را بگذاریم. جنگ آترناتیوها گوشه ای از مبارزه طبقاتی در دوران امروز است و سوسیالیسم انتخابی شیرین و معقول است که میتواند ارتجاع هار بورژوازی را در ایران و در منطقه و جهان سرجایش بگذارد. باید مسئله را به همین وسعت، سوال را به همین بزرگی، پیچیدگیهای دوره را همانطور که هست درک کرد و به تقابلی اجتماعی و طبقاتی فراخوان داد.

باید جامعه را با صدای بلند فراخوان داد که کمونیستها و سوسیالیستها و طبقه کارگر میتوانند و آماده اند قدرت را بگیرند. سوسیالیسم آترناتیو ماست، سوسیالیسم عملی است، سوسیالیسم ممکن است، سوسیالیسم ضروری و مبرم است، باید زیر پرچم سوسیالیسم و آترناتیو کارگری متحد شد!

۱۳ اکتبر ۲۰۱۷

باید جامعه را با صدای بلند فراخوان داد که کمونیستها و سوسیالیستها و طبقه کارگر میتوانند و آماده اند قدرت را بگیرند. سوسیالیسم آترناتیو ماست، سوسیالیسم عملی است، سوسیالیسم ممکن است، سوسیالیسم ضروری و مبرم است، باید زیر پرچم سوسیالیسم و آترناتیو کارگری متحد شد!

بیانیه حزب حکمتیست در باره تظاهراتهای عظیم مردم ایران،

جنبش توده ای برای سرنگونی حکومت اسلامی گسترش مییابد!

برای یک پیروزی کارگری به پیش ...

حمایت جهانی بشریت متمدن از مبارزات آزادیخواهانه و سرنگونی طلبانه مردم در ایران را فوراً و همه جا در دستور گذاشت. همینطور باید شعار آزادی زندانیان سیاسی را در همه اجتماعات به صدر راند و برای آزادی زندانیان سیاسی و شکستن درب زندانها تلاش سراسری را آغاز کرد. از همین فردا در مقابل زندانها تجمع کنید و خواهان آزادی فوری زندانیان سیاسی شوید!

حزب حکمتیست، کارگران و مردم آزادیخواه را به گسترش مبارزه سراسری علیه گرانی و فقر و برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق یک آینده خوشبخت و آزاد سوسیالیستی فرامیخواند!

مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، برابری، رفاه!
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۱ دیماه ۱۳۹۶ - ۱ ژانویه ۲۰۱۸

حزب را در ایران مستقر کنیم و باید مقدمات این کار را در همین پروسه مبارزه با و سلب از حاکمیت اسلامی فراهم کنیم. حزب به اعضا، کادرها، پیشروان کارگری و انقلابیون کمونیست فراخوان میدهد که آگاهانه در این پروسه دخالت کنند و بعنوان لایه رهبری رادیکال این جنبش ایفای نقش کنند.

مسئله زن یک مسئله جدی و محوری در جامعه ایران است. آزادی جامعه ایران بدون آزادی زن غیر ممکن است. هیچ تحول مثبتی در ایران نمیتواند بدون نقش مهم جنبش برای آزادی و برابری زن و مرد بفرجام برسد. جنبش آزادی زن یک رکن مهم مبارزه سوسیالیستی برای برابری و رفع تبعیض، جنبشی علیه حجاب و آپارتاید جنسی و دشمن آشتی ناپذیر کل حاکمیت اسلامی است. ما زنان کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب را به ایفای نقش وسیع تر در این جنبش، علیه قوانین اسلامی و تبعیض و نابرابری، تعیین تکلیف قطعی با جمهوری اسلامی و اسلام در ایران فرامیخوانیم. پیروزی بر حکومت ضد زن در ایران، مبارزه برای آزادی در کل خاورمیانه را تحت تاثیر جدی قرار خواهد داد.

از اقدامات بلافصل اینست که در داخل و خارج تلاش برای آزادی فوری و بیقید و شرط دستگیر شدگان اعتراضات اخیر و جلب

شرط پیروزی اینست که اولاً، این جنبش در هر مرحله از مبارزه خویش به هیچ ذره از جمهوری اسلامی رضایت ندهد و هر نقطه سازشی را در مسیر خود شکست دهد. جمهوری اسلامی، بدون اما و اگر، باید برود. ثانیاً، در تقابل با سیاستهای ارتجاع جهانی و منطقه ای و در مقابله با سیاستهای ناسیونالیستی و قوم پرستانه که صفوف مردم علیه کل حکومت را متفرق و متلاشی می کند، بایستند. ثالثاً، ارگانهای عمل مستقیم و انقلابی را برای متشکل کردن و جلب توده های وسیع تری از مردم زحمتکش به صفوف مبارزه علیه رژیم اسلامی، بعنوان ابزار سازمانگری اعتراضات در محلات و در محلهای کار، و بعنوان ارگانهای قیام برپا کنند. شوراهای را باید همه جا ایجاد کرد. خط مشی تاکتیکی ما و این جنبش باید این باشد که به هر درجه رژیم با فشار اعتراض و قیام های شهری کنترلش را بر جامعه از دست میدهد، توسط ارگانهای اعمال قدرت مستقیم مردم کارگر و زحمتکش، توسط شوراهای کارگران و مردم پر شود. رابعاً این جنبش نیازمند تامین آمادگی دفاع از خود در مقابل موج سرکوب و توحش رژیم است. هر تهاجم رژیم به صفوف اعتراض باید در هم شکسته شود.

بیانیه حزب حکمتیست در باره تظاهراتهای عظیم مردم ایران،

جنبش توده ای برای سرنگونی حکومت اسلامی گسترش مییابد!

برای یک پیروزی کارگری به پیش!

جنبشی برای آزادی و برابری و رفاه است که حکومت فقر و گرانی و اختناق اسلامی را بمصاف کشیده است. این اعتراضات که اشکال اولیه سازمانگری را دارد و در سیر خود بدست میدهد، در عین حال نیازمند یک رهبری و یک افق سراسری برای پیروزی و بزیر کشیدن رژیم اسلامی است. محدودیت های این جنبش فقدان نهادهای رهبری و سازمانگر در مقیاس سراسری است که در هر مرحله اتحاد و پیشروی جنبش اعتراضی را تامین و تضمین کند. حزب حکمتیست و کمونیستها و کارگران کمونیست موظفند این خلأ را بسرعت پر کنند.

شرط پیروزی اینست که اولاً، این جنبش در هر مرحله از مبارزه خویش به هیچ ذره از جمهوری اسلامی رضایت ندهد و هر نقطه سازشی را در مسیر خود شکست دهد. جمهوری اسلامی، بدون اما و اگر، باید برود. ثانیاً، در تقابل با سیاستهای ارتجاع جهانی و منطقه ای و در مقابله با سیاستهای ناسیونالیستی و قوم پرستانه که صفوف مردم علیه کل حکومت را متفرق و متلاشی می کند، بایستند. ثالثاً، ارگانهای عمل مستقیم و انقلابی را برای متشکل کردن و جلب توده های وسیع تری از مردم زحمتکش به صفوف مبارزه علیه رژیم اسلامی، بعنوان ابزار سازمانگری اعتراضات در محلات و در محل های کار، و بعنوان ارگانهای قیام برپا کنند. شوراهای را باید همه جا ایجاد کرد. خط مشی تاکتیکی ما و این جنبش باید این باشد که به هر درجه رژیم با فشار اعتراض و قیام های شهری کنترلش را بر جامعه از دست میدهد، توسط ارگانهای اعمال قدرت مستقیم مردم کارگر و زحمتکش، توسط شوراهای کارگران و مردم پر شود. رابعاً این جنبش نیازمند تامین آمادگی دفاع از خود در مقابل موج سرکوب و توحش رژیم است. هر تهاجم رژیم به صفوف اعتراض باید در هم شکسته شود.

بعنوان کمونیست کارگری و رادیکال و انقلابی باید بدون وقفه و همه جا تشکیلات و سازمان کمونیستی را در محل کار و زیست گسترش داد. پیشروان کمونیست و فعالین کارگری باید بلافاصله سازمان کمونیستی و حزبی را در متن این تحولات در ایران ایجاد و محکم کنند و بعنوان اهرمهای اساسی سازمانگری توده ای و پاسخ به نیازهای کشمکش سیاسی و طبقاتی بکار گیرند. ما به سمتی میرویم که سازمانهای شهری و منطقه ای

مردم کارگر و زحمتکش، زن و مرد و جوان آزادیخواه، در ابعاد گسترده و بعضاً ده ها هزار نفره، در بیش از شصت شهر ایران، علیه گرانی و فقر و فلاکت اقتصادی، علیه استبداد و ارتجاع اسلامی بمیدان آمده اند. این قیام ستم دیدگان جامعه برای نان و آزادی است که دیگر نمیتوانند وضع موجود را تحمل کنند. این اعلام و اثبات این حکم قدیمی ماست که جامعه ایران حکومت اسلامی نمی خواهد و این حکومت وصله ای ناجور بر پیکر آن جامعه است. این جنبش متأثر از کشمکش های درون حکومتی نیست، بلکه بلاواسطه کل حکومت و جناحها و ارکانهای قدرت نظام اسلامی را هدف قرار داده است. تهاجم به فرمانداری ها، بسیج و سپاه، دفاتر امام جمعه ها و ارکانهای قدرت رژیم، از یکسو عمق نفرت مردم کارگر و زحمتکش از رژیم اسلامی سرمایه داران را منعکس میکند و از سوی دیگر تبلور اراده ای عظیم مردمی است که تصمیم به عبور از جمهوری اسلامی گرفته است.

حزب حکمتیست در ارزیابی های سیاسی خود و از جمله در سند مصوب کنگره هشتم حزب نزدیک به دو ماه قبل در نوامبر ۲۰۱۷ راجع به اوضاع سیاسی ایران، به استقبال این اوضاع رفته و تاکید کرده بود؛ "کنگره هشتم حزب حکمتیست اعلام میکند که دوره آتی، دوره قدرتمائی وسیع تر جنبش های اجتماعی ریشه دار در جامعه، جنبش کارگری، جنبش علیه فقر و بیکاری، جنبش آزادی زن، جنبش علیه اسلام و خرافه خواهد بود. تشدید بحران حکومت اسلامی و تشدید فقر و گرسنگی و بیکاری و اختناق و بی آیندگی دهها میلیون نفر، چشم انداز یک تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی را به صدر سیاست ایران میراند". این اتفاق رخ داده است و حزب حکمتیست با اعتماد بنفس و اشتیاق برای پیشروی و پیروزی این جنبش حق طلبانه تلاش میکند.

نقطه قدرت این جنبش سرنگونی طلبانه سراسری بودن و ضد اسلامی بودن آن با حضور تعیین کننده و موثر کارگران، زنان و جوانان و توده میلیونی مردم تحت ستم و حق طلب است. این جنبش برخاسته از اعماق جامعه، برخلاف مالیخولیای اصلاح طلبان و ورشکستگان سیاسی که تلاش دارند این اعتراضات را به باندهای رقیب منتسب کنند، توهمی به حکومت اسلامی و جناح هایش ندارد و برای جارو کردن اسلام و حکومت اسلامی بمیدان آمده است. این